

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَكُمْ



# معرفة؛ محبة؛ اطاعة

♦ از مجموعه مقالات مباحث امام شناسی ♦



عنوان و نام پدیدآور	: معرفت؛ محبت؛ اطاعت/ رضوان علم؛ تهیه و تدوین پرتال جامع معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی.
مشخصات نشر	: مشهد: انتشارات قدس رضوی، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۷۹ ص.
فروست	: ... مجموعه مقالات مباحث امام‌شناسی.
شابک	: 978-600-299-121-8
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: امامت-- مقاله‌ها و خطابه‌ها
شناسه افزوده	: آستان قدس رضوی. معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی
رده بندی کنگره	: BP/۲۲۳۳/۶۳م/۱۳۹۳
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۷۳۷۷۹۵



آستان قدس رضوی  
معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی

## رضوان علم

اطاعت، محبت، معرفت

از مجموعه مقالات مباحث امام شناسی

تهیه و تولید: اداره تولیدات فرهنگی

ویراستار: زینب سادات حسینی

طراح جلد و صفحه آرایی: عباس پرچمی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۳

شمارگان: ۱۰۰۰

آدرس: حرم مطهر رضوی، صحن جامع رضوی، اداره تولیدات فرهنگی،

تلفن: ۰۵۱ - ۳۲۰۰۲۵۶۷

آدرس سایت: rezvanelm.aqr.ir

آدرس پست الکترونیکی: rezvanelm@aqr.ir

تلفن تماس پورتال: ۰۵۱ - ۳۲۲۱۲۰۰۸

با پیشنهادات خود ما را یاری و از مقالات خود بهره‌مند گردانید.





## فهرست مقالات

- پیشگفتار ..... ۷
- از معرفت تا اطاعت ..... ۹
- معرفت به امام؛ رهایی از مرگ جاهلیت ..... ۱۷
- معرفت به حق امام ..... ۲۷
- معرفت؛ شرایط و موانع ..... ۳۵
- معرفت به امام؛ هدف یا وسیله؟ ..... ۴۱
- محبت؛ پیوند محب و محبوب ..... ۴۷
- محبت و برائت ..... ۵۳
- محبت و شاخصه‌های آن ..... ۵۹
- اطاعت؛ راه و بیراهه ..... ۶۵
- اطاعت عارفانه و عاشقانه ..... ۷۳





## «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

﴿أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾<sup>۱</sup>

عبدالسلام بن صالح هروی از امام رضا علیه السلام شنید که می فرمودند: «رحم الله عبداً أحيا أمرنا؛ خداوند رحمت کند بنده ای را که امر ما را زنده بدارد.» عرض کرد: «چگونه امر شما را زنده کند؟» امام رضا علیه السلام فرمودند: «یتعلم علومنا و یعلمها الناس فان الناس لو علموا محاسن كلامنا لا تبعونا؛ علوم ما را فراگیرد و به مردم بیاموزد؛ زیرا اگر مردم از زیبایی های کلام ما آگاه شوند، از ما پیروی می کنند.»<sup>۲</sup>

سایت «رضوان علم» حرم مطهر رضوی، با ایمان به آیه شریفه ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾<sup>۳</sup> و در راستای تحقق سند چشم انداز بیست ساله آستان قدس رضوی، افتخار دارد با ارائه آثاری معرفتی-کاربردی، از بارگاه ملکوتی و نورانی شمس الشموس، عالم آل محمد صلی الله علیه و آله، حضرت امام علی بن موسی الرضا علیهما آلاف التحية و الثناء، گامی اثرگذار در جهت ارتقاء و تعالی بینش و منش مخاطبان متخصص دانشگاهی و حوزوی بردارد. پُر واضح است که هدف از این اقدام، تبلیغ و گسترش آموزه ها و معارف دین مبین اسلام بوده و انتظار می رود با احیا و تبیین تعالیم و دستورات دین، بتواند در جهت ظهور تمدن اسلامی، از زمینه سازان انقلاب مهدوی باشد.

این مجموعه، با رویکرد معرفتی-کاربردی در آثار، به دنبال کاربردی کردن معارف دینی بر پایه مبانی معرفتی است. بی تردید، نتیجه این امر، تغییر محتمل در رفتار مخاطب و افزایش مهارت زیست فردی و جمعی او خواهد بود. در پژوهشی اثربخش، سطوح تحقق معارف دینی در زندگی فردی و جمعی در ابعاد نگرش، احساس، رفتار و نهادهای زندگی اجتماعی مدنظر است. این سطوح در یکی از سه محور تأثیر معارف در زندگی، حوزه های مختلف تحقق معارف در زندگی و چگونگی تأثیر معارف در زندگی در آثار جلوه گر است.

در پاسخگویی به نیازهای آشکار و پنهان زندگی مخاطبان، همواره تلاش می شود که با نظارت گروه علمی سایت، آثار پژوهشی این حوزه، براساس نصّ قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام و به شکل مسأله محور، درصدد حل مسائل اعتقادی و اخلاقی این عزیزان برآید.

امیدست تحت لوای عالم آل محمد صلی الله علیه و آله، بتوانیم در عصر حاضر، کارآمدی دین مبین اسلام را برای نیل به خواست حضرت باری تعالی نمایان کنیم.

مدیریت فرهنگی آستان قدس رضوی

۱. نحل، ۱۲۵.

۲. عبون أخبار الرضا علیه السلام، ترجمه غفاری و مستفید، ج ۱، ص ۶۲۰.

۳. احزاب، ۲۱.







# از معرفت تا اطاعت

♦ مقالهٔ اوّل ♦





# از معرفت تا اطاعت

♦ فاطمه ملاحسنی؛ دکترای تخصصی فلسفه، گرایش حکمت متعالیه از دانشگاه تربیت مدرس

## • چکیده

آیا توجه داریم که امام چگونه در زندگی و احوال وجودی ما مؤثر است و اگر میدانیم که مؤثر است، رابطه خود را با او چگونه باید تنظیم کنیم؟ در پاسخ به سؤال اول باید گفت: امام واسطه رسیدن همه خوبی‌ها به ماست و تربیت معنوی ما تنها بدست اوست. در این صورت، برای بهره‌مندی از فیض وجود امام باید او را بشناسیم، دوست بداریم و قدم به قدم با او همراه شویم. در نتیجه معرفت و محبت و اطاعت، سه گام حرکت به سوی امام خواهد بود.

**واژگان کلیدی:** امام، حضور امام، واسطه فیض، تربیت معنوی، پیوند با معصومان (علیهم‌السلام)، معرفت، محبت، اطاعت.

## • بیان مسئله

در مباحث کلامی، اعتقاد به مسئله امامت و پذیرش امام به عنوان انسان برتر عالم هستی، مرز متمایز کننده میان شیعه و اکثر فرق اسلامی محسوب می‌شود. بر این اساس، همه شیعیان، ولایت ائمه (علیهم‌السلام) را به عنوان جزئی از ایمان خود پذیرفته‌اند و به آن پایبندند؛ اما باید به این نکته توجه شود که این باور اعتقادی صرفاً در حد یک باور فرقه‌ای نیست؛ بلکه با نگرش و احساس و رفتار ما پیوند می‌خورد و نیازمند شورمندی و شعور خواهد بود. یک شیعه، حضور امام را در زندگی خویش از وجود هوا برای تنفس ضروری‌تر می‌داند و زندگی بدون امام را تصور نکردنی فرض می‌کند. در اینجا قصد نداریم که به فلسفه و ضرورت وجود امام بپردازیم؛ بلکه می‌خواهیم به ارتباط دوسویه میان امام و مأموم اشاره‌ای کنیم تا تذکری باشد برای رفع غفلت در برابر باورهایی که هرچند آن‌ها را بی‌زحمت بدست آورده‌ایم، اما برای حفظشان باید تلاش کنیم.

گام اول برای این کار این است که باور خود به امام را با پاسخ به این پرسش محک بزینیم: «آیا توجه داریم که امام در زندگی و احوال وجودی ما مؤثر است؟ چرا باید با امام ارتباط داشته باشیم و زندگی خود را بر محور امام مدیریت کنیم؟» اگر به نیاز خود به وجود امام دست یافتیم و عطش بودن در سایه امام را در خود احساس کردیم، در گام دوم باید به دنبال پاسخ این پرسش باشیم که: «وظیفه ما در برابر او (امام) چیست؟ آیا پیوند با ایشان منحصر به پذیرش و محبت آن‌هاست یا نیازمند حرکت در این مسیر و اطاعت و پیروی؟» در این نوشتار کوتاه، گام اول را با دو نکته لطیف از حضور امام در زندگی و گام دوم را در سه محور معرفت و محبت و اطاعت به عنوان وظایف خود در برابر امام، پی می‌گیریم.



## ۱. حضور امام در زندگی

باور به حضور لحظه‌لحظه امام در زندگی ما از جنس باور به غیب است؛ یعنی چیزی که با چشم سر دیده نمی‌شود؛ اما با چشم دل احساس می‌شود. وجود امام را می‌توان با دلایل متعدد فلسفی و کلامی اثبات کرد؛ اما آنچه مهم است، صرفاً اقناع عقلی بر ضرورت وجود امام نیست؛ بلکه اطمینان قلبی بر حضور امام در زندگی نیز لازم است. اگر این امر اتفاق بیفتد، امام را همچون عضوی از خانواده و جامعه خود فرض می‌کنیم که با او تعامل داریم و با او زندگی می‌کنیم. برای دستیابی به این مهم، دو چیز می‌تواند باور به حضور امام را در ما احیا کند: اول اینکه تمامی خیرها از طرف امام به ما می‌رسد و دوم اینکه تزکیه و پرورش معنوی ما تنها در دستان امام است.

آنچه مهم است، صرفاً اقناع عقلی بر ضرورت وجود امام نیست؛ بلکه اطمینان قلبی بر حضور امام در زندگی نیز لازم است.



### ۱.۱. امام؛ واسطه فیض

امام، شئون مختلف در عالم دارد. «یکی از مهم‌ترین و عمیق‌ترین آن‌ها که هنگام توجه به ایشان معمولاً از آن غفلت می‌شود، "وساطت در فیض" است. مقصود از این واسطه‌گری این است که خداوند به عنوان یگانه‌خالق هستی، دائماً به همه عالم و کل موجودات، فیض می‌رساند و لحظه‌لحظه، آن‌ها را از افاضه وجود و سایر نعمت‌های ضروری برای حیات، بهره‌مند می‌کند. از آنجا که جهان مادی در نهایت پستی و کاستی است و از ناحیه قدسی و حریم ملکوتی خداوند، بسیار دور است، قابلیت دریافت مستقیم این فیوضات را ندارد؛ به‌ناچار می‌بایست واسطه‌هایی وجود داشته باشند که فیض را از خداوند دریافت و آن را به عالمیان منتقل کنند. این واسطه‌ها برای ایفای این نقش، باید دو جهت داشته باشند: جهت‌های قدسی و ملکوتی برای شایستگی دریافت مستقیم فیض و جهت‌ها و حالات بشری برای انتقال فیض به انسان‌ها و دیگر موجودات. با توجه به نکته اخیر و با مراجعه به آیات و روایاتی که این واسطه‌گری را با عنوان ولایت تکوینی معرفی می‌کنند، درمی‌یابیم که مصادیق واسطه فیض الهی، پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام هستند» (نک: لطفی، ۱۳۸۷: ۷۸).

می‌بایست واسطه‌هایی وجود داشته باشند که فیض را از خدا دریافت و آن را به عالمیان منتقل کنند.



البته باید اشاره کرد که این واسطه‌گری از شئون عام معصومان علیهم‌السلام است و همه موجودات و انسان‌ها، اعم از مؤمن و کافر و شیعه و سنی، از آن بهره می‌گیرند؛ همچنین پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام، شأن دیگری دارند که شامل کسانی است که خود را در معرض آن قرار می‌دهند.

## ۲.۱. تربیت معنوی

از نظر شیعه، رسول اکرم ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام، علاوه بر رهبری سیاسی و قضاوت و اداره جامعه، تربیت معنوی انسان‌ها را نیز به عهده دارند. یعنی چنین نیست که مسئولیت ایشان منحصر به امور ظاهری زندگی و مدیریت جامعه باشد؛ بلکه هدایت باطنی انسان‌ها و سوق دادن آن‌ها در مسیر کمال معنوی نیز از شئون پیامبر و امام است. توضیح اینکه: زندگی انسان منحصر به حیات ظاهری و جسمانی نیست؛ بلکه انسان‌ها به دلیل برخورداری از روح، حیاتی معنوی دارند و براساس اعمالشان می‌توانند در بُعد معنوی رشد کرده یا تنزل پیدا کنند. دستورهای اسلامی و آموزه‌های دینی، وسیله‌ای برای طی این مسیر معنوی و پیمودن مسیر قرب و کمال است و پیامبر و امام، قافله‌سالاران این طریق‌اند. یعنی اگر کسی بخواهد در مسیر کمال و درجات معنوی انسانی رشد کند، چاره‌ای ندارد جز اینکه به این قافله‌سالاران و هادیان تمسک جوید و از آنچه ایشان برای هدایت بشر بیان داشته‌اند، پیروی کند؛ در غیر این صورت، انسان قادر نخواهد بود این مسیر معنوی را طی کند؛ در نتیجه از درجات قرب و کمال، بی‌بهره خواهد ماند. پس کسی که خواهان بهره‌مندی از فیوضات معنوی است و می‌خواهد از زندگی ظاهری فراتر رود و در مسیر کمال، طی طریق کند، می‌باید پیوند خود را با معصومان علیهم السلام برقرار کند تا بتواند به این مطلوب دست یابد.

هدایت باطنی انسان‌ها و سوق دادن آن‌ها در مسیر کمال  
معنوی نیز از شئون پیامبر ﷺ و امام است



## ۲. پیوند با معصومان علیهم السلام

در اینجا مسئله دوم مطرح می‌شود که پیوند ما با معصومان علیهم السلام باید از چه جهاتی باشد تا این بهره‌مندی به اوج خود برسد. این پیوند و حرکت را می‌توان در سه مرحله تصویر کرد:

### ۱.۲. معرفت

اولین وظیفه ما در برابر معصومان علیهم السلام، شناخت و معرفت به ایشان است؛ زیرا تا انسان کسی را نشناسد، نمی‌تواند هیچ‌گونه رابطه‌ای، اعم از ظاهری یا باطنی، با او برقرار کند؛ بنابراین نخستین پیوند ما با معصومان علیهم السلام پیوند معرفتی است. این پیوند در سطوح مختلفی تحقق یافته است و از شناخت سطحی و به اصطلاح «شناسنامه‌ای» آغاز شده و به مراتب عالی منتهی می‌شود که معرفت به حقیقت وجودی معصوم علیهم السلام و درک جایگاه او در کل هستی است.

### ۲.۲. محبت

«انسان موجودی کمال طلب است؛ بنابراین در هر کجا و هر کس کمالی ببیند، به سمت آن کشش خواهد داشت و به آن علاقه‌مند خواهد شد. حال، شکی نیست که معصومان علیهم السلام کامل‌ترین انسان‌ها و مجمع



همه کمالات و فضایل هستند؛ بنابراین شناخت و معرفت به آنها موجب علاقه مندی انسان به ایشان می شود و محبت آنها را در دل شعله ور می کند» (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۳۳۰ و ۳۳۱).

به این ترتیب، دوّمین پیوندی که انسان با معصومان علیهم السلام می یابد، پیوند محبت و مؤدّت است.

اولین وظیفه ما در قبال معصومان علیهم السلام، شناخت و معرفت به ایشان است؛ این شناخت و معرفت، موجب علاقه مندی انسان به ایشان می شود



امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این زمینه می فرماید: «عَلَيْكُمْ بِحُبِّ آلِ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ حَقُّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَالْمَوْجِبُ عَلَى اللَّهِ حَقِّكُمْ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾؛ بر شما باد دوستی خاندان پیامبرتان که همانا این حق خدا بر شماست و حق شما را بر خدا لازم می کند! مگر نمی بینید گفتار خداوند تعالی را که می فرماید: 'بگو از شما برای رسالتم مزدی درخواست نمی کنم؛ جز دوستی نزدیکان خود را'» (آمدی، ۱۳۶۶: ۱۱۷).

در این حدیث، محبت اهل بیت علیهم السلام، با صراحت بر مردم واجب شمرده شده و به آیه چهارم سوره شوری استناد شده است. البته در این روایت، حق محبت و مؤدّت، از حقوق الهی شمرده شده است؛ ولی چون کسانی که باید دوست داشته شوند، معصومان علیهم السلام هستند؛ پس این حق الهی، برای آنها خواهد بود.

تا اینجا، به دو پیوند بین ما و معصومان علیهم السلام اشاره شد: معرفت و شناخت معصومان علیهم السلام و دوست داشتن آنها؛ اما به راستی برای بهره گیری از فیوضات معنوی و جهت گیری و پیشروی در مسیر کمال، همین دو پیوند کافی است؟ یعنی آیا به صرف شناخت معصومان علیهم السلام و دوست داشتن آنها، انسان همراه و هم مسیر آنها قرار می گیرد؟ باتوجه به چرایی پیوند و ارتباط با پیامبر و امام است که جای خالی پیوند سوّم، یعنی اطاعت از معصومان علیهم السلام برجسته می شود.

«بر شما باد دوستی خاندان پیامبرتان که همانا این حق خدا بر شماست و حق شما را بر خدا لازم می کند! مگر نمی بینید گفتار خداوند تعالی را که می فرماید: 'بگو از شما برای رسالتم مزدی درخواست نمی کنم؛ جز دوستی نزدیکان خود را'»



## ۳.۲. اطاعت

سوّمین جهتی که انسان باید در آن با معصومان علیهم السلام ارتباط داشته باشد، اطاعت و پیروی از ایشان است. این پیوند، از جهتی ناظر به چرایی ارتباط با معصومان علیهم السلام است و از جهتی، در ارتباط با دو پیوند دیگر



است. بیان شد که انسان طالب کمال است و در هر جا کمالی ببیند، به سمت آن کشش داشته و آن را دوست می‌دارد؛ بنابراین، محبت، معلول شناخت کمال در محبوب است. اکنون باید اضافه کرد که محبت حقیقی، محبتی است که انسان را به سمت محبوب می‌کشاند و او را وامی‌دارد که خود را شبیه محبوب نماید؛ و الا محبتی که هیچ‌گونه عمل و تغییری به دنبال نداشته باشد، در حد یک ادعاست. باتوجه به این نکته است که در زبان دین، بین «محب» و «شیعه» تفاوت گذاشته و اشاره شده است که شیعه واقعی کسی است که ولایت معصومان (علیهم‌السلام) را پذیرفته و از او امر و نواهی ایشان به طور کامل پیروی کند؛ در غیر این صورت، کسی که تنها داعیه شیعه بودن دارد، اما در گفتار و کردار تبعیتی از ائمه (علیهم‌السلام) ندارد، تنها محب و دوستدار آن هاست.

در روایت آمده است که مردی به امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) عرض کرد: «من از شیعیان شما هستم.» امام (علیه‌السلام) به او فرمودند: «ای بنده خدا! اگر تو در دستورها و بازداشتن‌های ما فرمان‌بردار ما هستی، پس راست می‌گویی و اگر این‌گونه نیستی، با ادعای این مرتبه شریف که اهل آن نیستی، بر گناهانت نیفزای و نگو که من از شیعیان شما هستم؛ بلکه بگو من از دوستداران و محبتان شما و دشمن دشمنان شما هستم...» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۵۶).

در این روایت، شیعه کسی معرفی شده است که علاوه بر محبت، مطیع و پیرو معصومان (علیهم‌السلام) باشد؛ از او امر ایشان اطاعت و از نواهی‌شان، دوری کند. بدین ترتیب می‌توان گفت: کامل‌ترین پیوند با معصومان (علیهم‌السلام)، پیوندی است که مشتمل بر هر سه لایه پیوند باشد؛ یعنی معرفت و محبت و اطاعت.

شیعه واقعی کسی است که به ائمه معصومان (علیهم‌السلام) معرفت و محبت دارد، ولایت ایشان را می‌پذیرد و از او امر و نواهی ایشان به طور کامل پیروی می‌کند.



روزهای پایانی ماه صفر که بانام پیامبر اسلام ﷺ و امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) و امام رضا (علیه‌السلام) شرافت یافته است، بهانه‌ای است برای بهتراندیشیدن به گام‌های سه‌گانه معرفت و محبت و اطاعت. مجموعه مقالاتی که در ادامه ارائه می‌شود، در حد بضاعت خود، نیم‌نگاهی به هریک از این محورهای سه‌گانه داشته است.

در بحث معرفت، به تبیین حقیقت معرفت و ارتباط آن با راهی از مرگ جاهلیت، معرفت حقیقی به امام، بیان شرایط و موانع آن و ارتباط معرفت به امام با معرفت به خدا پرداخته شده است.

در بحث محبت، به پیوند عمیق بین محب و محبوب و شاخصه‌های محبت و همراهی محبت با برائت اشاره شده است.

در بحث اطاعت نیز مباحثی همچون اطاعت عارفانه و عاشقانه و مسیر صحیح اطاعت و بیراهه‌های آن بیان شده است.



### ۳. نتیجه‌گیری

مهم‌ترین نکاتی که از مطالب بیان شده به دست می‌آید، به قرار زیر است:

۱. جهان مادی به دلیل پستی و دوری از درگاه قدس الهی، قابلیت دریافت مستقیم فیض الهی را ندارد.
۲. پیامبر ﷺ و ائمه معصومان (علیهم‌السلام)، واسطه رساندن فیض به جهان مادی هستند.
۳. معصومان (علیهم‌السلام) علاوه بر واسطه‌گری عمومی، برای هدایت باطنی و معنوی انسان‌ها نیز واسطه هستند.
۴. شرط دریافت هدایت از پیشوایان معصوم (علیهم‌السلام)، توجه به نقش ایشان در هدایت بشر به سوی کمال و برقراری ارتباط و پیوند از طرف انسان با ایشان است.
۵. این پیوند باید در سه جهت محقق شود: معرفت و محبت و اطاعت. بنابراین انسان برای اینکه خود را در معرض الطاف و عنایات ویژه معصومان (علیهم‌السلام) قرار دهد، باید علاوه بر شناخت و محبت ایشان، از دستورات و فرامین آن‌ها پیروی و از نواهی آن‌ها دوری کند.



### • منابع

۱. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۵/ادب فنای مهربان، ج ۲، قم: مرکز نشر اسراء.
۲. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴، بحارالانوار، ج ۶۵، بیروت: مؤسسة الوفاء.
۳. لطفی، رحیم، ۱۳۸۷، دلایل عقلی و نقلی امامت، قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود.
۴. آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۳۶۶، غررالحکم و دررالكلم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۵. مطهری، مرتضی، بی تا، ولاءها و ولایت‌ها، مشهد: انتشارات طوس.





# معرفت به امام؛ رهایی از مرگ جاهلیت

♦ مقالهٔ دوّم ♦





# ◆ معرفت به امام؛ رهایی از مرگ جاهلیت

◆ سعیده فخار نوغانی؛ دکترای تخصصی فلسفه دین از دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

## ◆ چکیده

مرگ جاهلیت مربوط به انسانی است که در سیر وجودی خود برای رسیدن به کمال، فاقد علوم و معارف ناظر به حقایق هستی و بایدونبایدیهای رفتاری است. در روایات، این نحوه مرگ، معلول نبود معرفت به امام معرفی شده است؛ بنابراین بررسی این نکته ضرورت پیدا می‌کند که چگونه این نحوه حیات و ممات با معرفت به امام معنا می‌یابد؟ این رابطه به این نحو است که امام، مظهر عالم هستی است و معرفت به او، وجود انسان را به اندازه کل عالم هستی وسعت می‌دهد (عقل نظری)؛ همچنین معرفت به امام، تمامی آنچه در حوزه رفتاری نیازمند دانستن آن هستیم را تأمین می‌کند (عقل عملی).

**واژگان کلیدی:** معرفت، معرفت امام، مرگ، جهل، مرگ جاهلیت، عقل نظری، عقل عملی.

## ◆ بیان مسئله

تلقی شیعه از مفهوم امامت به عنوان یک منصب الهی که واجد تمامی شئون رسالت به جز دریافت و ابلاغ وحی است، وظایف متفاوتی را برای مخاطبان خود به دنبال دارد. براساس ویژگی‌های گفته شده در این تعریف و برخلاف دیدگاه اهل سنت، شیعه موظف به انتخاب امام نیست؛ زیرا شناخت فردی که واجد شرایط امامت باشد، از محدوده توانایی‌های شناختاری انسانی خارج است؛ اما کشف امام و شناخت مصداق امام معین شده از طرف خدا، به عنوان یک وظیفه برعهده اوست. اهمیت این مسئله به حدی است که در روایات زیادی، نتیجه عدم معرفت به امام، مساوی با 'مرگ جاهلیت'<sup>۱</sup> دانسته شده است (نک: کلینی، ۱۴۰۷:ق:۳۷۷؛ نعمانی، ۱۳۹۷:۱۲۷).

براساس این روایات، مرگ و به تبع آن، حیات جاهلانه یا عاقلانه انسان‌ها با معرفت به امام ارتباطی تنگاتنگ دارد. در این مقاله قصد داریم با استفاده از دو استدلال مبتنی بر مبانی عقلی و نقلی، ارتباط میان نبود معرفت به امام و مرگ جاهلیت را بررسی کنیم و به این سؤال اصلی پاسخ دهیم که چگونه معرفت به امام، مانع مرگ جاهلانه می‌شود؟ روش دستیابی به این مهم در این نوشتار، روشی تفسیری است که با مبنا قراردادن مبانی و مفاهیم وجودشناختی حکمت متعالیه، در فهم معنای روایت گفته شده تلاش خواهد داشت.

براساس روایات رسیده از معصومان (علیهم‌السلام)، نبود معرفت به امام مساوی با مرگ جاهلیت است.



۱. عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَكَانَ مَرْضِيًّا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ خَدَّادِ بْنِ عُمَانَ عَنْ عَيْسَى بْنِ الشَّرِيِّ أَبِي الْيَسْعِقِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مَنْ مَاتَ لَا يُعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً.

۲. از عبارت جاهلیت در این ترکیب می‌توان دو معنا را اراده کرد: اول اینکه جاهلیت، صفت برای مرگ است و مقصود از ترکیب، مرگ جاهلانه است. دوم اینکه جاهلیت، مضاف‌الیه برای مرگ است و مقصود از ترکیب، سپری شدن دوران جاهلیت است. در نوشتار حاضر، معنای اول مراد است.



## ۱. تحلیل‌های موجود از روایت

در مواجهه با روایات گفته شده درمی‌یابیم که تبیین رابطه معرفت به امام و مرگ جاهلیت، به شیوه‌های متفاوتی صورت گرفته است و می‌توان آن‌ها را در این دو نمونه خلاصه کرد:

۱.۱. مرگ جاهلیت به مرگ انسان‌هایی تفسیر می‌شود که در دوران جاهلیت به سر برده‌اند. براین اساس، ویژگی‌های اعتقادی و رفتاری دوران جاهلیت از قبیل بت‌پرستی، کفر، شرک، زنده به‌گور کردن دختران، قتل، قمار، ربا و دیگر رذائل اخلاقی و مفساد اجتماعی، بررسی شده و در نتیجه گونه‌ای نامطلوب از حیات و به تبع آن، مرگ را به تصویر می‌کشد که مناسب طبع هیچ انسانی نیست. در مرحله بعد، عدم معرفت به امام به‌عنوان عاملی معرفی شده که به چنین حیات و مماتی منتهی می‌شود. به‌طور خلاصه، مرگ جاهلیت در این تعبیر، مرگ انسانی است که گویا در دوران جاهلیت زندگی کرده است (نک: حسینی تهرانی، ۱۴۰۴: ۲۹).

۲.۱. در برخی از تعابیر، معرفت به امام به‌عنوان معرفت به یکی از مهم‌ترین اصول دین تلقی می‌شود؛ به این نحو که فرد واجد چنین معرفتی با بخش اعظمی از معارف اسلام ارتباط برقرار کرده و این معرفت، او را به عمل می‌کشاند. طبق این دیدگاه «اگر کسی بمیرد و پیوند ناگسستنی با اصول و فروع دین و مذهب برقرار نکند، زندگی عاقلانه‌ای نخواهد داشت؛ از این جهت، مرگش نیز جاهلانه خواهد بود» (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۷۴ و ۷۵). این دیدگاه، معرفت به امام را به‌عنوان بخش اعظمی از معارف دینی و مرگ جاهلیت را نتیجه فقدان چنین معرفتی در نظر می‌گیرد. معرفت در این تحلیل، در مقابل جهل به معنای فقدان علم به‌کار رفته است.

دو تفسیر موجود از روایات مرگ جاهلیت عبارت‌اند از: مرگ انسانی که در دوران جاهلیت زندگی کرده است و مرگ انسانی که به بخش اعظمی از معارف دینی جاهل است.



## ۲. تحلیلی دیگر

در این نوشتار تلاش شده است تا مفهوم مرگ جاهلیت براساس رویکرد هستی‌شناختی حکمت متعالیه بررسی شود. این رویکرد هر دو بُعد جهل نظری (نگرش جاهلانه) و جهل عملی (رفتارهای جاهلانه) را مدنظر داشته و مفهوم مرگ را براساس آن‌ها تبیین خواهد کرد. تفاوت این تبیین با سایر تبیین‌های گفته شده در رویکرد و نیز بیان حقیقت رابطه میان معرفت به امام و مرگ جاهلیت است.

## ۳. تعریف مفاهیم کلیدی روایت

سه مفهوم کلیدی این بحث، مرگ و جاهلیت و معرفت است. از آنجاکه دو واژه مرگ و جاهلیت به صورت



ترکیبی به کار رفته است، معنای ترکیبی آن‌ها نیز باید بررسی شود.

### ۱.۳. معرفت

معرفت، از جمله مفاهیمی است که از ابعاد مختلفی واکاوی و تحلیل می‌شود. این مفهوم در مباحث معرفت‌شناسی از نظر متعلق آن سه کاربرد دارد: معرفت به شخص<sup>۱</sup> (معرفت از راه آشنایی)، معرفت به مهارت<sup>۲</sup> و معرفت گزاره‌ای<sup>۳</sup> (نک: پویمن، ۱۳۷۸: ۷۴). آنچه در این نوشتار مطلوب است، توجه به بُعد هستی‌شناختی معرفت است؛ به این معنا که صرف‌نظر از موضوع معرفت، خود پدیده معرفت، واکاوی خواهد شد. تلقی اندیشه فلسفه اسلامی قبل از ملاصدرا از علم و معرفت، پدیده‌ای ذهنی و دارای ماهیت بوده است. ابتکارات حکمت صدرایی در بحث علم، با مساوقت معرفت با وجود آغاز می‌شود؛ به این معنا که معرفت و وجود، دو مفهومی هستند که مصداق واحدی دارند و هر جا وجود و هستی هست، علم نیز وجود دارد. اگر این مفهوم را در کنار اصل تشکیک وجود قرار بدهیم، می‌توانیم به تشکیک در علم نیز معتقد باشیم؛ زیرا وجود، دارای مراتب و مشگک است و اگر علم، مساوق وجود باشد، حقیقتی مشکک و دارای مراتب خواهد بود. نتیجه این تحلیل آن است که هر موجودی به اندازه مرتبه وجودی خود، علم و معرفت دارد (نک: صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ۱۶۴).

بر مبنای نگرش حکمت اسلامی، علم مساوق با وجود است؛  
بنابراین هر موجودی به اندازه مرتبه وجودی خود، علم و معرفت دارد.



اگر بپذیریم که هر موجودی بر حسب درجه وجودی خود، از معرفت بهره‌مند است، بر طبق قاعده منطقی «عکس مستوی» می‌توان نتیجه گرفت که هر موجود، به هر میزان که علم و معرفت داشته باشد و بر اساس اینکه به چه چیزی معرفت داشته باشد، می‌تواند سعه وجودی داشته باشد؛ به این معنا که متناسب با علم و معرفت موجود، مرتبه وجودی آن مشخص می‌شود؛ بنابراین، انسان به اندازه متعلق معرفت خود، گستره وجودی پیدا می‌کند.

بر این اساس، بالاترین مرتبه علم، معرفت به واجب تعالی است؛ زیرا وجود خداوند کامل‌ترین مرتبه وجود است و انسان بهره‌مند از معرفت به این مرتبه وجودی، وسعت وجودی متناسب با آن خواهد یافت. سعه وجودی نفس انسانی در مراتب پایین‌تر نیز به همین صورت تحقق می‌یابد. کاربرد این مسئله در بحث حاضر، منوط به پذیرش جایگاه وجودی امام در عالم هستی است. از دیدگاه شیعه وجود ذاتاً ممکن امام در عالم هستی، کامل‌ترین نحوه وجود بعد از وجود واجبی باری تعالی است. در نوشتار حاضر، این امر به عنوان یک پیش فرض پذیرفته شده است که اثبات آن مجال دیگری طلبد.<sup>۴</sup>

۱. Know ledge by acquaintance.

۲. Com petence know ledge.

۳. Propositional know ledge.

۴. در عرفان، از این بحث با عنوان «انسان کامل، کون جامع» یاد می‌شود. برای مطالعه بیشتر نک: قیصری، شرح فصوص الحکم، ص ۲۲۹؛ نشفی، الانسان الکامل، ص ۹۱.



به استناد اصل مساوقت علم با وجود، می توان نتیجه گرفت  
که موجودات، متناسب با میزان معرفت و متعلق معرفت خود،  
سعه وجودی دارند.



### ۳. ۲. مرگ

در حکمت اسلامی، مرگ، قطع تعلق روح مجرد از جسم و ادامه حیات روح در جهانی دیگر است. در این تعریف، مرگ حرکت کمالی نفس به نشئه آخرت است که نسبت به این عالم، مرگ و نسبت به عالم آخرت، تولد و حیاتی دیگر تلقی می شود. به عبارت دیگر حرکت نفس از استعداد به سوی فعلیت منجر به این می شود که روح، بدن مادی خود را رها کرده و بدون تعلق به ماده به سیر خود ادامه دهد. نکته در خور توجه این است که این حرکت استکمالی لزوماً به معنای حرکت به سوی خیر نخواهد بود؛ بلکه استکمال در شقاوت نیز حرکتی استکمالی است و فعلیت نفس در این فرض، فعلیت شیطانی خواهد بود (نک: صدرالمآلهین شیرازی، ۱۳۸۲: ۱۱۴). با این توضیح، مرگ نوعی تکامل وجودی است که هم در جهت خیر و هم در جهت شر، فرض شدنی است.

### ۳. ۳. جاهلیت

جهل در لغت در مقابل علم قرار می گیرد؛ همچنین جهل به معنای اضطراب و نبود طمأنینه است؛ زیرا جهل ملازم با اضطراب است؛ همان طور که علم و یقین ملازم با طمأنینه هستند و این معنا، تفسیر جهل به لازم و اثر است (نک: مصطفوی، ۱۴۳۰: ۱۵۴). مفهوم شناسی جهل براساس روایات اهل بیت (علیهم السلام) به معنایی وسیع تر اشاره دارد. در روایت جنود عقل و جهل، جهل در مقابل عقل قرار می گیرد (نک: کلینی، ۱۴۰۷: ۲۱). بر این اساس، جهل لزوماً به معنای نبود علم نیست؛ بنابراین عقل معنایی عام تر از علم دارد؛ پس ممکن است انسان جاهل عالم هم داشته باشیم.

مرگ نوعی تکامل وجودی است که هم در جهت خیر و هم  
در جهت شر فرض شدنی است.



برای فهم معنای جهل لازم است آن را در مقابل معنای عقل قرار دهیم. در حکمت اسلامی، عقل در دو معنای کلی استعمال می شود: موجودات مجرد از ماده و لوازم ماده و دیگری، قوه ادراکی انسان. بدیهی است در اینجا معنای اول، مراد نیست؛ اما به عقل در معنای دوم از دو بُعد توجه شده است: عقل نظری و عقل عملی که دو جنبه از عقل هستند. عقل نظری قوه ای است که به ادراک هست ها می پردازد؛ در حالی که رسالت عقل عملی ادراک باید ها و نبایدها است.

بر اساس معناشناسی عقل و تقابل جهل با عقل، جهل را نیز می توان به جهل نظری و جهل عملی



تقسیم کرد. به این معنا، انسان می‌تواند به جهل نظری، یعنی فقدان علم به متعلقات عقل نظری موصوف باشد و می‌تواند به جهل عملی یعنی فقدان علم به متعلقات عقل عملی موصوف شود.

### ۴. ۳. مرگ جاهلیت

باتوجه به توضیحات گفته شده، ترکیب مرگ جاهلیت به این نحو است که انسان موصوف به حیات و ممات جاهلانه، انسانی است که در سیر وجودی خود برای رسیدن به فعلیت، از علوم و معارفی ناظر به حقایق عالم هستی است، بی بهره است؛ همچنین از بیدونبایدی‌هایی که به رفتار انسانی مربوط می‌شود، ناآگاه است. به عبارت دیگر انسان جاهل، به علت بی بهره بودن از مدرکات عقل نظری و عملی، فاقد تکامل وجودی درجهت خیر است.

مرگ جاهلیت مربوط به انسان جاهلی است که به علت بی بهره بودن از مدرکات عقل نظری و عملی، فاقد تکامل وجودی درجهت خیر است.

### ۴. رابطه معرفت به امام و مرگ جاهلیت

سؤال اصلی در اینجا این است که رابطه «معرفت به امام» با «مرگ جاهلیت» چیست؟ به عبارتی، متعلق معرفت (یعنی امام) در این رابطه چه نقشی دارد و به عبارت دیگر، چرا نبود معرفت به امام، این اثر را به دنبال دارد؟

در پاسخ به این سؤال باید به دو پیش فرض توجه داشت:

**الف.** در تفکر شیعه وجود امام، مظهر کل عالم هستی است؛ به این معنا که انسان کامل همه حقایق عالم هستی را در خود دارد که در تعبیر عرفانی از آن به کون جامع یاد می‌شود؛ زیرا نزدیک‌ترین موجود به خدای تعالی است و از این جهت، آینه تمام‌نمای صفات و افعال حق محسوب می‌شود.

براساس تعریفی که از معرفت بیان شد، معرفت به امام، سعه وجودی انسان را افزایش می‌دهد و اگر معرفت تام و کامل باشد، وجود عارف به اندازه کل عالم هستی وسعت می‌یابد (ادراکات عقل نظری).

**ب.** امام در لغت به معنای کسی است که به او اقتدا شده است و انسان‌ها از او پیروی می‌کنند. به همین دلیل است که قرآن<sup>۱</sup> از رهبران جبهه کفر با واژه امام یاد می‌کند (نک: محمدبن منظور، ۱۴۱۴: ۲۴).

از دیدگاه شیعه، امام به علت بهره‌مندی از علم و عصمت، جانشین حقیقی پیامبر بوده و مانند او از مرجعیت دینی برخوردار است. براین اساس، امام الگوی تام انسان‌ها در اطاعت از پروردگار است و معرفت به او تمامی آنچه در حوزه رفتاری نیازمند دانستن آن هستیم را تأمین می‌کند (ادراکات عقل عملی).

۱. توبه، ۱۲: ﴿فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ﴾.



در تفکر شیعه، وجود امام، مظهر کل عالم هستی (کون جامع) و نمونه عینی برای انسان‌ها در اطاعت از پروردگار (الگوی تام) است.



## ۵. استدلال

براساس مقدماتی که بیان شد، می‌توان دو استدلال تبیینی بر رابطه میان معرفت به امام و عدم تحقق مرگ جاهلیت تنظیم کرد:

### ۱.۵. تبیین اول

◆ معرفت به امام، تمامی معارف عقل نظری و عقل عملی را به دنبال دارد. (پیش فرض ۱ و ۲ قبل از استدلال)  
◆ کسب معارف عقل نظری و عملی مساوی است با عدم مرگ جاهلانه. (براساس معناشناسی جهل در مقابل عقل، طبق روایات)

در نتیجه، معرفت به امام مساوی است با عدم مرگ جاهلانه. (قیاس اقترانی شکل اول)

### ۲.۵. تبیین دوم

◆ انسان به اندازه متعلق معرفت خود، گستره وجودی پیدا می‌کند. (براساس مساوت علم با وجود)  
◆ امام، گسترده‌ترین موجود عالم هستی است. (پیش فرض ۱ قبل از استدلال)  
◆ معرفت به امام، عامل سعه وجودی انسان می‌شود. (نتیجه مقدمه ۱ و ۲)  
◆ گسترش وجودی انسان به معنای خروج از مرگ جاهلیت است. (براساس تعریف مرگ جاهلیت)  
در نتیجه، معرفت به امام در مقابل مرگ جاهلیت قرار می‌گیرد.

بر مبنای دو پیش فرض گون جامع بودن امام و الگو بودن امام، می‌توان نتیجه گرفت که معرفت به امام تمامی معارف عقل نظری و عقل عملی را به دنبال دارد.



## ۶. نتیجه‌گیری

در این مقاله به رابطه میان مرگ جاهلیت و معرفت به امام اشاره شد. این رابطه به این نحو تصور شدنی است که انسان در سیر وجودی خود برای رسیدن به کمال، نیازمند آگاهی از حقایق عالم هستی و بایدونبایدهای رفتاری انسانی است و چون وجود امام مظهر کل عالم هستی است، همه حقایق آن را در خود دارد؛ همچنین امام اسوه و الگوی کامل رفتاری است؛ در نتیجه معرفت به امام، معارف عقل نظری و عملی ما را تأمین می‌کند. از طرفی جهل



به معنای فقدان معارف عقل نظری و عملی است؛ در نتیجه معرفت به امام، مانع مرگ جاهلانه خواهد شد. روایت «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً» از جمله روایاتی است که ناظر به نتایج و اثرات عمیق معرفت به امام بوده و فقدان آن معرفت، هم از حیث نظری و اعتقادی و هم از حیث عملی است. طبق این روایت:

- ◆ معرفت به امام، مسیر دستیابی به معرفت الله است.
- ◆ معرفت به امام، مسیر کسب معرفت به حقایق عالم هستی است.
- ◆ معرفت امام با سیر تکاملی انسانی ارتباطی تنگاتنگ دارد. این امر، مسیر تکامل انسان را از راه پذیرش امام می‌داند.
- ◆ معرفت به امام، کامل‌ترین نوع معرفت به الله است؛ زیرا امام، کامل‌ترین مظهر الهی است.
- ◆ معرفت به امام انسان را به اطاعت از خدا سوق می‌دهد؛ زیرا امام مصداق تامّ بندگی خدا بوده و شناخت امام تبیین‌گر مسیر بندگی برای انسان است.
- ◆ زدودن جهل معرفتی و جهل رفتاری در گرو معرفت به امام است.
- ◆ سلوک و رفتار امام، شاخص و معیار تشخیص حیات و ممات عاقلانه و جاهلانه است.

زدودن جهل معرفتی و جهل رفتاری در گرو معرفت به امام است.





## منابع

۱. حسینی تهرانی، محمدحسین، ۱۴۰۴، *امام شناسی*، ج ۱، تهران: حکمت.
۲. مصطفوی، حسن، ۱۴۳۰، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، ج ۲، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳. صدرا المتألهین شیرازی (ملاصدرا)، محمدبن ابراهیم قوام، ۱۹۸۱، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه*، ج ۸، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴. صدرا المتألهین شیرازی (ملاصدرا)، محمدبن ابراهیم قوام، ۱۳۸۲ش، *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه*، به تحقیق مصطفی محقق داماد، ج ۸، چ ۱، تهران: بنیاد حکمت صدرا.
۵. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۸، *عصاره خلقت*، به تحقیق محمد صفایی، ج ۱۱، قم: مرکز نشر اسراء.
۶. نعمانی، ابن ابی زینب، ۱۳۹۷ق، *الغیبه*، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج ۱، تهران: نشر صدوق.
۷. کلینی، محمدبن یعقوب بن اسحاق، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، به تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ج ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۸. ابن منظور، محمدبن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، به تصحیح جمال الدین میردامادی، ج ۱۲، بیروت: دارالفکر للطباعه والنشر والتوزیع.
۹. پویمن، لوئیس، ۱۳۷۸ش، *معرفت شناسی*، به تحقیق و ترجمه رضا محمدزاده، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).



# معرفت به حق امام

♦ مقاله سؤم ♦





# معرفت به حق امام

♦ سعیده فخار نوغانی؛ دکترای تخصصی فلسفه دین از دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

## ♦ چکیده

بر مبنای روایت معرفت در زیارت، شاخصه‌های معرفت به امام را می‌توان در چهار محور خلاصه کرد: معرفت به مقام امام، یعنی ولایت تشریحی و تکوینی؛ معرفت به وجوب اطاعت از امام از جانب تمامی موجودات عالم هستی؛ معرفت به شهید بودن امام به معنای دارای حیات و شاهد بر اعمال و گواه بر آن‌ها در روز قیامت؛ معرفت به غریب بودن امام به معنای بی‌همتایی امام و ناشناخته بودن او در میان انسان‌ها و نیز جدایی امام از دشمنان. تمامی باورهای گفته شده، ارتباط مستقیم با رفتار و عمل مأموم دارند.

**واژگان کلیدی:** امام، معرفت به امام، معرفت به حق، مفترض الطاعة، شهید، غریب.

## ♦ بیان مسئله

اهمیت شناخت امام و آثار و نتایج آن، این سؤال را در ذهن ایجاد می‌کند که معرفت به امام به چه معناست و در صورت دانستن چه حقایقی درباره امام می‌توان مطمئن بود که فرد وظیفه خود را در کسب معرفت انجام داده است؟ برای پاسخ به این سؤال می‌توان روایات زیادی را در نظر گرفت که براساس آن، شاخصه‌های معرفت به امام فهمیده می‌شود.

از میان این روایات، روایتی از امام صادق (علیه السلام) درباره زیارت امام رضا (علیه السلام) بیان شده که به توصیف معرفت به حق امام پرداخته است. روایت چنین است: «هرکس فرزندم را در طوس زیارت کند؛ درحالی که عارف به حق او باشد، در قیامت او را به بهشت خواهیم برد؛ اگرچه مرتکب گناه کبیره شده باشد.» از ایشان پرسیده شد: «معرفت به حق امام چیست؟» امام (علیه السلام) فرمودند: «معرفت این است که بدانی او امام، واجب‌الاطاعة، غریب و شهید است»<sup>۱</sup> (صدوق، ۱۴۰۰ق: ۱۲۱؛ مجلسی، ۱۴۱۰ق: ۳۵).

در این نوشتار قصد داریم با استفاده از محورهای چهارگانه‌ای که در این روایت در توضیح «عارفاً بحقه» بیان شده است، «معرفت به حق امام» را تبیین کنیم.

## ۱. شاخصه‌های معرفتی امام

براساس روایت گفته شده، شاخصه‌های معرفتی امام را می‌توان در چهار محور قرار داد: الف. درک مقام و شأن امام؛ ب. اذعان به واجب‌الاطاعة بودن امام؛ ج. معرفت به غریب بودن امام؛ د. توجه به مقام شهادت امام.

آنچه در ادامه می‌آید، شرح مختصری از این شاخصه‌های معرفتی است.

۱. عَنْ حَمْرَةَ بِنْتِ حُمْرَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يُقْتَلُ حَقْدَتِي بِأَرْضِ خُرَّاسَانَ فِي مَدِينَةِ يَمَّالَ لَهَا طَوْسٌ مِنْ زَاوَةِ إِلَيْهَا عَارِفًا بِحَقِّهِ أَخَذْتُهُ بِيَدِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْكِبَارِ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ وَ مَا عِزَّافَانِ حَقِّهِ قَالَ يَعْلَمُ أَنَّهُ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ غَرِيبٌ شَهِيدٌ مِنْ زَاوَةِ عَارِفًا بِحَقِّهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَجْرَ سَبْعِينَ شَهِيداً مِمَّنْ اسْتَشْهَدَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) عَلَى حَقِيقَةٍ.



## ۱. ۱. معرفت به مقام امام

اولین قدم در معرفت امام، درک حقیقت امامت و مقام ایشان در عالم هستی است. این امر، هم از طریق براهین عقلی و هم از طریق دلایل نقلی، فهمیدنی است. در اینجا به جهت اختصار کلام به روایت امام رضا علیه السلام در توصیف امام اکتفا می‌کنیم؛ این روایت یکی از جامع‌ترین روایاتی است که به برخی از ابعاد وجودی امام اشاره دارد. در این روایت، هویت امام براساس محورهای زیر<sup>۱</sup> معرفی شده است:

۱. ۱. ۱. حافظ دین و نظام بخش جامعه اسلامی: «امامت زمام دین و باعث نظم مسلمین و صلاح دنیا و عزّت مؤمنین است. امامت پایهٔ بلندۀ اسلام و شاخه و نتیجۀ والای آن است» (صدوق، ۱۳۷۸: ۴۴۹).

۲. ۱. ۱. مجری احکام الهی: «توسط امام است که نماز و زکات و روزه و حجّ و جهاد به کمال خود می‌رسد و فیء و صدقات، وفور می‌یابد و حدود و احکام، جاری شده و مرزها حفظ و حراست می‌شود» (صدوق، ۱۳۷۸: ۴۴۹).

۳. ۱. ۱. صاحب ولایت تشریعی: «امام، حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام، حدود او را جاری و از دین خدا دفاع می‌کند و با حکمت و موعظهٔ نیکو و دلیل قاطع، مردم را به راه پروردگارش فرامی‌خواند» (صدوق، ۱۳۷۸: ۴۴۹).

۴. ۱. ۱. هدایتگری: «امام همچون خورشید درخشان جهان است؛ خورشیدی است که دور از دسترس دست‌ها و چشم‌ها در افق قرار دارد. امام، ماه نورانی و چراغ درخشان و نورساطع و ستارهٔ راهنما در دل تاریکی‌ها و صحراهای خشک و بی‌آب و علف و موج‌های وحشتناک دریاهاست. امام همچون آب گوارا بر تشنگان است؛ راهنمای هدایت و منجی از هلاکت است» (صدوق، ۱۳۷۸: ۴۵۰).

۵. ۱. ۱. نجات‌بخشی: «امام همچون آتشی است در بلندی‌های بیابان‌ها؛ کسی که از سرما به آن آتش پناه برد، او را گرم کرده و در مهلکه‌ها راهنمایی می‌کند. هرکس از او (امام) دست بکشد، هلاک خواهد شد» (صدوق، ۱۳۷۸: ۴۵۰).

۶. ۱. ۱. منشأ فیض: «امام ابر پر باران و باران پر برکت است. امام خورشید درخشان و زمین گسترده است. او چشمهٔ جوشان و باغ و برکه است» (صدوق، ۱۳۷۸: ۴۵۰).

۱. إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَ فَرْعُهُ السَّمَاوِي بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَ الرِّكَازِ وَ الصِّيَامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ وَ تَوْفِيرِ الْقَنِيِّ وَ الصَّدَقَاتِ وَ إِمْصَاءِ الْخُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ مَنَعِ الثُّغُورِ وَ الْأَطْرَافِ الْإِمَامُ يُجَلُّ خَلَالَ اللَّهِ وَ يَحْرَمُ حَرَامِ اللَّهِ وَ يُقِيمُ خُدُودَ اللَّهِ وَ يَدْبُثُ عَنِ دِينِ اللَّهِ وَ يَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ الْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ لِلْعَالَمِ وَ هِيَ بِالْأَفْقِ بَحِثٌ لَا تَنَالُهَا الْأَيْدِي وَ الْأَنْبِصَارُ الْإِمَامُ الْبَدْرُ الْمُنِيرُ وَ السِّرَاجُ الرَّاهِرُ وَ النُّورُ السَّاطِعُ وَ النَّجْمُ الْهَادِي فِي غِيَابِ الدُّخَى وَ الْبَيْدِ الْقَفَارِ وَ لَبَّحِ الْبَحَارِ الْإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمَا وَ الدَّالُّ عَلَى الْهَدَى وَ الْمُنْجِي مِنَ الرَّذَى وَ الْإِمَامُ النَّازِعُ عَلَى الْبِنَاعِ الْحَاوِ لِمَنْ اضْطَلَى بِهِ وَ الدَّلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ مَنْ فَارَقَهُ فَهَالِكٌ الْإِمَامُ السَّحَابُ الْمَطِيرُ وَ الْغَيْبُ الْهَاطِلُ وَ السَّمْسُ الْمُضْبِئَةُ وَ الْأَرْضُ التَّبْسِيطَةُ وَ الْعَيْنُ الْعَزِيزَةُ وَ الْعَدِيدُ وَ الرِّوَضَةُ الْإِمَامُ الْأَمِينُ الرَّقِيقُ وَ الْوَالِدُ الرَّقِيقُ وَ الْأَخُّ الشَّفِيقُ وَ مَمْرُغُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ حَلِيقَتُهُ فِي بِلَادِهِ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ وَ الدَّابُّ عَنِ حَرَمِ اللَّهِ الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ الْمُبْتَرَأُ مِنَ الْغُيُوبِ مَخْضُوضٌ بِالْعِلْمِ مَرْسُومٌ بِالْحِلْمِ نِظَامُ الدِّينِ وَ عِزُّ الْمُسْلِمِينَ وَ غَيْظُ الْمُنَافِقِينَ وَ بَوَازُ الْكَافِرِينَ الْإِمَامُ وَاحِدٌ ذَهْرٌ لَا يَدَانِيهِ أَحَدٌ وَ لَا يَتَّعَدِلُهُ عَالِمٌ وَ لَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَ لَا لَهُ مِثْلٌ وَ لَا نَظِيرٌ مَخْضُوضٌ بِالْفِعْلِ كَيْلَهُ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَ لَا اكْتِسَابٍ بِلِ اخْتِصَاصٍ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ ....



۱. ۷. ۱. مظهر عطوفت الهی: «امام امینی همراه، پدری مهربان، برادری تنی و در پناه بندگان مصائب است» (صدوق، ۱۳۷۸: ۴۵۰).

۱. ۸. ۱. خلیفه‌الله: «امام، امین خدا در زمین و حجت او بر بندگان است. امام خلیفه خدا در کشور اوست. امام دعوت‌کننده مردم به سوی خدا و مدافع حرمت‌های الهی است» (صدوق، ۱۳۷۸: ۴۵۰).

۱. ۹. ۱. عصمت و پاکی: «امام از گناهان پاک است و از عیوب مبری؛ علم به او اختصاص دارد و حلیم و بردبار است» (صدوق، ۱۳۷۸: ۴۵۱).

۱. ۱۰. ۱. بی‌همتایی: «امام در دوران خود نظیر ندارد؛ کسی به او نزدیک نیست، هیچ دانشمندی با او هم‌تراز نیست، بدل ندارد، مثل و مانند ندارد، بدون اینکه به دنبال فضیلت باشد یا خود فضیلت به دست آورده باشد، فضیلت به او اختصاص یافته و خداوند بخشاینده بافضیلت، فضل را به او اختصاص داده است» (صدوق، ۱۳۷۸: ۴۵۱).

امام، حافظ دین و نظام بخش جامعه اسلامی است.

امام، ابرپرباران و باران پریبرکت است.

امام، در دوران خود نظیر ندارد؛ بدل ندارد؛ مثل و مانند ندارد.



## ۱.۲. معرفت به وجوب اطاعت از امام

دومین شاخصه معرفتی امام باور به این مسئله است که اطاعت از امام واجب و ضروری است. مسلم است که این معرفت، مسبوق به معرفت پیشین است؛ زیرا وقتی امام را خلیفه خدا در زمین و معصوم از هرگونه گناه و خطا بدانیم و ولایت تشریحی او را بپذیریم، مسلماً اطاعت از دستورات امام را به اقتضاء شئون گفته شده بر همه انسان‌ها واجب خواهیم دانست.

نکته جالب توجه این است که وقتی سخن از اطاعت امام می‌شود، این اطاعت‌پذیری نه تنها شامل تمامی انسان‌ها می‌شود؛ بلکه همه موجودات عالم هستی را در بر می‌گیرد؛ بنابراین دایره موجوداتی که باید مطیع امام باشند، کل عالم هستی را شامل می‌شود. دلیل این مسئله این است که [امام] جانشین خداست؛ پس امرونهی الهی از طریق امام در عالم به ظهور می‌رسد و چون او امر و نواهی الهی یا به صورت تکوینی یا به صورت تشریحی در این عالم ظهور پیدا می‌کند، امام، هم آشکارکننده امرونهی تکوینی و هم [آشکارکننده] امرونهی تشریحی است. توضیح اینکه مراد از امرونهی تکوینی الهی، همان فیوضات خداوند است که با امر خداوند، به عالم هستی می‌رسد. امام، واسطه این انتقال فیض است؛ به نحوی که فیض از مجرای او به عالم منتقل می‌شود. در امرونهی تشریحی نیز امام از جمله سفیران الهی است که خداوند از طریق آن‌ها اوامر و نواهی خود را اعلام می‌کند؛ بنابراین بارزترین وظیفه امام، هدایت مردم به سوی دستورات الهی است (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۳۸۱ تا ۳۸۳).



امام، هم آشکارکننده امر و نهی تکوینی و هم [آشکارکننده] امر و نهی تشریحی است.



### ۳.۱. معرفت به شهید بودن امام

برای تبیین مفهوم شهید می توان احتمالات زیر را مطرح کرد:

**الف.** شهید به این معناست که امام در راه خدا به شهادت رسیده است. این معنا ناظر به مقام شهادت در راه خدا و اوج مجاهدت امام در احیای دین است.

**ب.** براساس آیه ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ﴾ (آل عمران: ۱۶۹)، یکی از لوازم شهادت، حیات و آثار آن است؛ بنابراین علی رغم وجود نداشتن نشانه های ظاهری حیات و اطلاق مرگ بیولوژیکی، شهید زنده است. کاربرد این معنا درباره امام، حی بودن امام را اثبات و تمامی محدودیت های مرگ را از او سلب می کند؛ همچنین باور به شهید بودن امام در این معنا، تمامی اشکالات ناظر به محدودیت های امام در زمان ممات، همچون ناتوانی از استجاب دعا را پاسخ گو خواهد بود.

**ج.** شهید اگر به معنای شاهد باشد، در این صورت، مقام عین الله بودن آن ها (شهیدان) مراد است. به این معنا که آن ها شاهد بر اعمال انسان ها هستند (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۹۳).

**د.** معنای شهید به استناد عبارت «وَشُهِدَاءُ دَارِ الْقَنَاءِ» در زیارت جامعه، به معنای شاهدان و گواهان روز قیامت نیز خواهد بود (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۸۹).

شهید به این معناست که امام شاهد بر اعمال انسان ها است.



### ۴.۱. معرفت به غریب بودن امام

برای معنای غریب امام نیز می توان چند احتمال را در نظر گرفت:

**الف.** «غریب به معنای کسی است که بی نظیر است»<sup>۱</sup> (نک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۰۴). این معنا با توجه به افضل بودن امام نسبت به اهل زمان خویش کاملاً آشکار و بدیهی است.

**ب.** غریب یعنی کسی که در میان مردم ناشناخته است.

وجه دیگری که می توان آن را برای توصیف امام به غریب در نظر گرفت، این است که در زمان حیات ائمه علیهم السلام، منافقان در توجیه کارهای خود از وجاهت ایشان سوء استفاده می کردند. اطلاق این وصف به نوعی برای تفکیک جبهه اهل بیت علیهم السلام و یاران ایشان از صف دشمنان بوده است. نمونه بارز این مسئله، درباره

۱. غرب: ... غَرِيبٌ و لِكُلِّ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَ جِنْسِهِ عَدِيمِ النَّظِيرِ: غَرِيبٌ و عَلِيٌّ هَذَا.





امام رضا (علیه السلام) و تحمیل ولایتعهدی از سوی جبهه نفاق بر ایشان بوده است. تأکید امام بر غربت خود، نوعی مبارزه سیاسی با مأمون بود که نتیجه آن، آگاهی مردم از جدابودن صف امام (علیه السلام) از صف دشمن بوده است. به همین دلیل است که امام رضا (علیه السلام) به غریب‌الغربا مشهور هستند (نک: حسینی شاهرودی، ۱۳۹۲: www.tahour.net).

اطلاق وصف غربت بر امام، برای تفکیک جبهه اهل بیت (علیهم السلام) و یاران ایشان از صف دشمنان بوده است.



### ۱. ۵. نتیجه‌گیری

در این مقاله به مهم‌ترین شاخصه‌های معرفتی امام اشاره کردیم. این شاخصه‌ها معرفت به مقام امام، وجوب اطاعت از امام و شهیدبودن و غریب‌بودن امام را شامل شد. هریک از این‌ها، به‌استناد روایات، معانی عمیقی دارد که آن را از مفاهیم مشابه به‌کاررفته درباره غیر امام، متمایز می‌کند.

نکته شایان توجه این است که اگر در شاخصه‌های معرفتی چهارگانه‌ای که در روایت امام صادق (علیه السلام) بیان شده است، تأمل دقیق‌تری داشته باشیم، پیوند میان معرفت و اطاعت را به خوبی درک خواهیم کرد. به این معنا که کسب معرفت به امام، نوعی تغییر نگرش، برای مأموم محسوب می‌شود و این تغییر نگرش تغییر در رفتار را به دنبال دارد که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

**الف.** باور به ولایت امام در تشریح، مسیر اطاعت خدا را در پذیرش فرامین امام منحصر می‌کند. با شناخت سنت و سیره امام، طی مسیر بندگی، شفاف و آسان خواهد بود.

**ب.** باور به ولایت امام در تکوین، به رفتار ما هنگام مواجهه با مشکلات جهت می‌دهد و نقطه هدف برای عرض نیاز را مشخص می‌کند.

**ج.** باور به وجوب اطاعت از امام، انسان را از حیرت و سرگردانی‌های می‌بخشد؛ زیرا با اطمینان درمی‌یابد که راه امام راهی مصون از خطا و انحراف است؛ زیرا در غیر این صورت، اطاعت از آن، واجب در نظر گرفته نمی‌شد.

**د.** باور به شهیدبودن امام، انسان را از گناه باز می‌دارد؛ زیرا می‌داند که امام، شاهد بر اعمال است و در هر زمان و مکانی او را نظاره می‌کند.

**ه.** باور به حیات امام، پناه انسان‌ها در حالت اضطرار و نیاز است. در پرتو این باور، نیاز به بی‌نیاز عرضه می‌شود.

**د.** باور به غربت امام، در تاریکی فتنه که حق در آن ناپیداست، انتخاب‌ها و تصمیم‌های ما را جهت می‌بخشد. امام محور حق است و برای رسیدن به حق باید در کنار او بود.





## منابع

۱. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، *ادب فنای مقربان*، ج ۷ و ۲، چ ۷، قم: مرکز نشر اسراء.
۲. حسینی شاهرودی، مرتضی، ۱۳۹۲، «امام رضا علیه السلام عالم آل محمد صلی الله علیه و آله»، [www.tahour.net](http://www.tahour.net)
۳. مجلسی دوم، محمدباقر، ۱۴۱۰ق، *بحار الأنوار*، ج ۹۹، چ ۲، بیروت: مؤسسة الطبع و النشر.
۴. اصفهانی، حسین بن محمد راغب، ۱۴۱۲ق، *مفردات ألفاظ القرآن*، چ ۱، لبنان - سوریه: دار العلم - الدار الشامیة.
۵. قمی (صدوق)، محمد بن علی بن بابویه، ۱۳۷۸، *عیون اخبار الرضا علیه السلام*، ترجمه غفاری و مستفید، به تحقیق مهدی لاجوردی، چ ۲، تهران: نشر جهان.
۶. قمی (صدوق)، محمد بن علی بن بابویه، ۱۴۰۰ق، *أمالی الصدوق*، چ ۵، بیروت: اعلمی.



# معرفت، شرايط و موانع

♦ مقاله چہارم ♦





## ◆ معرفت؛ شرایط و موانع

◆ سعیده فخار نوغانی؛ دکترای تخصصی فلسفه دین از دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

### ◆ چکیده

یکی از مهم‌ترین مسائل موجود در بحث معرفت، بررسی شرایط و موانع معرفت است. برای دستیابی به پاسخ این مسئله ابتدا باید به فرایند کسب معرفت توجه داشت. این فرایند عبارت است از شباهت میان طالب معرفت با متعلق معرفت و حرکت برای نزدیک شدن به جهان او و یکی شدن با او. در معرفت به امام نیز طالب معرفت باید با شبیه شدن به امام و حرکت در مسیر او قابلیت درک حقیقت وجودی امام را در خود ایجاد کند. براین اساس شرایط معرفت به امام، در تزکیه نفس و موانع معرفت، در گناه خلاصه می‌شود.

واژگان کلیدی: معرفت امام، شرایط معرفت، موانع معرفت، پیوند وجودی، مشابهت، تزکیه نفس، گناه.

### ◆ بیان مسئله

پس از اثبات ضرورت معرفت به امام به‌عنوان تنه‌اره کشف حقیقت و بندگی پروردگار و نیز تبیین شاخصه‌های معرفتی آن، این سؤال مطرح می‌شود که شرایط کسب این معرفت و نیز موانع دستیابی به آن چیست؟ زیرا سالک مسیر معرفت باید از کیفیت و چگونگی رسیدن به آن آگاه و درعین حال در برابر موانع مسیر هوشیار باشد. در این نوشتار برای فهم این مسئله ابتدا به مقدماتی درباره ماهیت معرفت اشاره‌ای خواهیم داشت تا براساس آن بتوانیم شرایط و موانعش را به‌درستی شناسایی کنیم. پس از آن، شرایط و موانع معرفت به امام را به‌طور خاص بررسی می‌کنیم.

### ۱. ماهیت معرفت

تحلیل ماهیت معرفت از جمله مباحثی است که در معرفت‌شناسی معاصر، مباحث زیادی را به خود اختصاص داده است. در نوشتار حاضر معرفت از منظر وجودشناختی بررسی می‌شود؛ به این معنا که معرفت را به‌عنوان یک پدیده وجودی تحلیل می‌کنیم. این بررسی شامل چهار مقدمه است:

**الف.** معرفت فقط با تصور شیء در ذهن حاصل نمی‌شود؛ برداشت ابتدایی از معرفت به یک شیء این است که حواس پنج‌گانه ما در مواجهه با یک شیء اعم از دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها و... تأثیر می‌پذیرند و به‌واسطه این تأثیرپذیری، صورت‌هایی از شیء مورد نظر در ذهن ما ایجاد می‌شوند؛ اما واقعیت مسئله فراتر از این است؛ حصول صورت‌های ذهنی صرفاً مرحله مقدماتی برای تحقق معرفت هستند و حقیقت معرفت به گونه دیگری تصور کردنی است (نک: صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ۱۶۴).



### حصول صورت‌های ذهنی صرفاً مرحله مقدماتی برای تحقق معرفت هستند.



ب. در ایجاد معرفت، ارتباط عمیقی میان طالب معرفت و متعلق معرفت حاصل می‌شود؛ اگر بخواهیم حقیقت معرفت را به درستی شناسایی کنیم، باید به رابطه میان دو جزء معرفت یعنی عالم و معلوم توجه داشته باشیم. در فرایند کسب معرفت، بین انسانی که در پی دانستن حقیقتی است و آن حقیقت مورد نظر، ارتباط عمیقی برقرار می‌شود. این ارتباط عمیق، ارتباطی وجودی است؛ زیرا عالم تنها در صورتی می‌تواند به معلوم دست پیدا کند که وارد جهان او شده و با او پیوندی وجودی برقرار کند؛ در غیر این صورت از درک حقیقت معلوم بی‌بهره خواهد بود (نک: صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ۳۱۳ و ۳۱۴).

### عالم تنها در صورتی می‌تواند به معلوم دست پیدا کند که وارد جهان او شده و با او پیوندی وجودی برقرار کند.



ج. لازمه ایجاد معرفت، حرکت انسان (عالم) به سوی حقیقت معلوم است؛ برطبق مقدمه پیشین، نفس انسانی باید به سوی جهان و دنیای پدیده مورد نظر حرکت کند. لازم است به این نکته توجه داشته باشیم که مقصود از حرکت، حرکت مکانی نیست؛ بلکه حرکتی است درونی که عالم وجود انسان را به عالم وجود معلوم نزدیک می‌کند (نک: صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ۳۱۹).

د. نزدیک شدن عالم به معلوم به معنای مشابهت میان آن‌هاست؛ اگر قرب و نزدیکی میان عالم و معلوم را قرب مکانی در نظر بگیریم، در این صورت این نزدیکی به معنای شباهت و سنخیت میان عالم و معلوم است؛ بنابراین سالک در مسیر معرفت باید تمامی تلاش خود را برای ایجاد شباهت و برطرف کردن تفاوت‌ها به کار گیرد تا بتواند وارد دنیای حقیقتی شود که می‌خواهد آن را کشف کند.

### نزدیکی میان عالم و معلوم به معنای شباهت و سنخیت میان آن‌هاست.



براساس این مقدمات چهارگانه، فرایند کسب معرفت را می‌توان در سه مرحله خلاصه کرد: اول، حرکت برای نزدیک شدن به جهان او؛ دوم، شباهت و سنخیت میان طالب معرفت با متعلق معرفت؛ سوم، یکی شدن با او. برای شروع این حرکت، فراهم کردن شرایط شباهت و سنخیت میان عالم و معلوم و رفع موانع آن، آغاز راه است.



## ۲. معرفت به امام

براساس مقدماتی که گفته شد، معرفت به امام شامل چنین فرایندی خواهد بود. به این صورت که داشتن اطلاعات درباره امام اگرچه در حکم مقدمه‌ای برای معرفت عمیق‌تر به امام است؛ اما حقیقت آن را برای ما منکشف نمی‌کند؛ بنابراین باید به‌سوی امام حرکت کرده و هستی خود را به هستی امام پیوند زنیم تا بتوانیم به حقیقت وجودی او دست پیدا کنیم. این امر تنها در صورت سنخیت و شباهت ما با امام حاصل می‌شود. بدیهی است برای ایجاد این سنخیت وجودی، شرایط و موانعی وجود دارد. این شرایط و موانع، موضوع اصلی نوشتار حاضر است.

برای شناخت امام باید هستی خود را به هستی امام پیوند زنیم.  
این امر تنها در صورت سنخیت و شباهت ما با امام حاصل می‌شود.



## ۳. شرایط تحقق معرفت به امام

یکی از مفاهیمی که حقیقت وجودی امام را به‌خوبی بیان می‌کند، واژه قرآنی «مطهرون» در آیه ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ (واقع: ۷۹) است. این آیه به این نکته اشاره دارد که عمق حقایق باطنی قرآن به اندازه‌ای است که همه افراد قابلیت دستیابی به معارف قرآنی را ندارند؛ بلکه تنها افراد خاصی می‌توانند به باطن قرآن راه یابند. در تفسیر واژه مطهرون، با استناد به آیه ۳۳ سوره مبارکه احزاب: ﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ تنها مصداق مطهرون، اهل بیت و ائمه دوازده‌گانه معرفی شده‌اند. در این صورت می‌توان امام را مصداق حقیقی یک انسان بری از هرگونه آلودگی و گناه در نظر گرفت که به علت پاکی باطن، با باطن عمیق قرآن پیوند وجودی برقرار می‌کند (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۷۸).

با در نظر داشتن این مسئله، ایجاد سنخیت میان امام و مأموم تنها در صورتی حاصل می‌شود که مأموم وجود خود را از هرگونه ناپاکی شست‌شو داده و به‌سوی پاکی‌ها قدم بردارد؛ بنابراین حرکت سالک به‌سوی امام، تنها با تزکیه نفس آغاز می‌شود. این تزکیه، هم به معنای زدودن همه زنگارهایی است که مانع از تابش نور معرفت امام می‌شود و هم شامل پرورش همه خوبی‌هایی است که هستی ما را به هستی او (امام) پیوند می‌زند.

## ۴. موانع معرفت

در قرآن کریم از گروهی یاد می‌شود که قلب‌هایی دارند که با آن نمی‌فهمند و چشمانی که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی که با آن صدایی را نمی‌شنوند! این انسان‌ها مانند چهارپایان و حتی پست‌تر از آن‌ها هستند (اعراف: ۱۷۹). این آیه بیان می‌کند که داشتن قلب و چشم و گوش، به‌تنهایی برای فهمیدن و دیدن و

۱. ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا تَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِطْعَامِ بَلْ هُمْ أَضِلُّ أَوْلِيكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾.



شنیدن کافی نیست؛ بلکه ممکن است این ابزارهای ادراکی قابلیت شناختی خود را از دست بدهند. این به علت حجابی است که همچون پرده‌ای مانع از بروز توانمندی‌های آن‌ها می‌شود. بی‌تردید این حجاب، همان گناه است که در فرهنگ قرآنی از آن به مُهر خوردن بردل‌ها یاد می‌شود<sup>۱</sup> (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۹۷). شناخت امام از آن جهت که شناخت همه خوبی‌هاست، با حجاب گناه مستور می‌ماند.

شباهت به امام با تزکیه نفس حاصل می‌شود و با حجاب  
گناه از بین می‌رود.



## ۵. نتیجه‌گیری

براساس آنچه در این مقاله گفته شد، در کسب معرفت، ارتباط عمیقی میان طالب معرفت و متعلق معرفت ایجاد می‌شود. لازمه ایجاد این ارتباط، حرکت انسان (عالم) به سوی حقیقت معلوم است. این حرکت و نزدیکی میان عالم و معلوم به معنای مشابهت میان آن‌هاست. برای ایجاد مشابهت، ایجاد شرایط و رفع موانع ضروری است. در معرفت به امام نیز طالب معرفت باید با شبیه شدن به امام و حرکت در مسیر او قابلیت درک حقیقت وجودی امام را در خود به وجود آورد؛ بنابراین، شرایط معرفت به امام، در تزکیه نفس و رفع موانع معرفت در گناه خلاصه می‌شود.

در این راستا اگر می‌خواهیم او را بشناسیم، باید ظرف وجودی خود را برای این شناخت آماده کنیم؛ زیرا معرفت امام در هر قلبی جای نمی‌گیرد و با هر وجودی عجین نمی‌شود. پس باید نگرش و اخلاق و رفتار خود را با معیار امام اصلاح کنیم؛ به این معنا که اندیشه‌مان را از جهل و انحراف و بدفهمی پاک کنیم، اخلاقمان را به خلق نیکوی اسوه حسنه (پیامبر اعظم ﷺ) شبیه کنیم و رفتارمان را با رفتار ایشان محک بزنیم.



## منابع

۱. قرآن کریم.
۲. صدرالمتألهین شیرازی (ملاصدرا)، محمدبن ابراهیم قوام، ۱۹۸۱، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه*، ج ۳، ۸۰، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، *قرآن حکیم از منظر امام رضا (علیه السلام)*، ج ۷، قم: مرکز چاپ و انتشارات اسراء.

۱. ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَي قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾: محمد، ۲۴.





# معرفت

به امام؛ هدف یا وسیله؟

♦ مقاله پنجم ♦





# معرفت به امام؛ هدف یا وسیله؟

♦ سعیده فخار نوغانی؛ دکترای تخصصی فلسفه دین از دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

## ♦ چکیده

آیا شناخت امام هدف است یا در حکم وسیله برای معرفت پروردگار؟ در مواجهه با این سؤال، برخی معرفت به امام را صرفاً مسیری می‌دانند که به شناخت پروردگار منتهی می‌شود. در مقابل، برخی دیگر شناخت امام را فی‌نفسه مطلوب می‌دانند. از بین دو گزینه هدف یا وسیله، می‌توان جمع میان آن دو یعنی هدف میانی را انتخاب کرد؛ به این معنا که هدف اصلی شناخت پروردگار است و چون شناخت امام تنها مسیر رسیدن به معرفت پروردگار است، صرفاً در حد یک وسیله که فقط باید از آن عبور کرد، باقی نمی‌ماند؛ در نتیجه موضوعیت پیدا می‌کند.

واژگان کلیدی: معرفت، امام، طریقیّت، موضوعیت، هدف، وسیله، هدف میانی.

## ♦ بیان مسئله

یکی از مباحثی که بعد از ضرورت شناخت امام مطرح می‌شود، این است که شأن معرفت به امام چیست؟ آیا شناخت امام هدف است یا در حکم وسیله برای رسیدن به معرفت پروردگار؟ به عبارت دیگر آیا خود معرفت به امام موضوعیت دارد یا اینکه صرفاً برای رسیدن به غایتی بالاتر، جنبه طریقیّت پیدا می‌کند؟ گفتنی است در مسئله طریقیّت، لازم است رابطه میان معرفت به امام و پروردگار به گونه‌ای تبیین شود که دلالت و طریقیّت یکی نسبت به وجود دیگری آشکار باشد. این نوشتار با تحلیل معنایی دو فرضیه موجود در این مسئله براساس یک استدلال تبیینی، صورت جمع میان دو دیدگاه را در نظر می‌گیرد.

### ۱. تحلیل‌های موجود از هدف و وسیله

دیدگاه‌های موجود در برابر این مسئله را می‌توان در دو گروه طبقه‌بندی کرد: دیدگاه‌هایی که به طریقیّت معرفت به امام اعتقاد دارند و دیدگاه‌هایی که موضوعیت معرفت به امام را بیان کرده‌اند. در ادامه به شرح هریک از این دیدگاه‌ها می‌پردازیم.

#### ۱.۱. معرفت به امام، طریقیّت دارد

در این دیدگاه، شناخت امام مسیر رسیدن به خداست. بدیهی است طریقیّت معرفت به امام، زمانی اثبات می‌شود که بتوان رابطه میان آن‌ها را به درستی ترسیم کرد. تبیین‌های مختلفی از این مسئله وجود دارد. برخی معتقدند اهل بیت علیهم‌السلام معرفت به خدا را برای انسان‌ها تبیین کرده



و زمینه کسب معرفت را برای آن‌ها فراهم می‌کند؛ «روایت 'بِنَا عَرَفَ اللهُ' (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۴۵) صرف نظر از اینکه می‌تواند مفید این معنا باشد که آنان تنها کسانی هستند که خدا را تا آنجا که برای بشر امکان دارد، شناخته‌اند و شناخت احدی به اندازه شناخت آنان نیست، می‌تواند گویای دو معنای دیگر نیز باشد: اول اینکه ما خدا را به مردم معرفی کردیم؛ دوم اینکه به واسطه جلالت و علم و فضل ما، مردم قدر و عظمت خدا را شناختند» (قاسم ترخان، ۱۳۹۰: ۵۵).

همچنین براساس روایاتی که به خلقت نوری اهل بیت علیهم‌السلام اشاره دارند، تعلیم معرفت خدا، به ایشان واگذار شده است؛ زیرا خداوند، نور وجود پیامبر اسلام و ائمه طاهرین 'صلوات‌الله‌علیهم' را قبل از هر چیز خلق کرد و آنان پیوسته خدا را تسبیح و تقدیس و تهلیل می‌کردند. سپس ملائکه را آفرید و تعلیم معرفت و عبادت و توحید پروردگار به ملائکه را به آن‌ها واگذار کرد؛ بنابراین اهل بیت علیهم‌السلام اولین کسانی بودند که در دار امکان، خدا را شناختند و عبادت کردند و خداوند نیز هرکس را که بخواهد هدایت کند، با نور هدایت ایشان به توحید و عبادت خود هدایت می‌کند (نک: مازندرانی، ۱۳۸۲: ۳۰۷).

طریقت داشتن معرفت به امام، به این معناست که معرفت به امام، زمینه کسب معرفت به خداست.



## ۲.۱. معرفت به امام موضوعیت دارد

مبنای اصلی این دیدگاه این است که معرفت به ذات الهی در مقام ذات غیرممکن است و شناخت امام، تنها مسیر شناخت خداست؛ در نتیجه، شناخت امام فی نفسه موضوعیت پیدا می‌کند. تعابیر بزرگان از این مسئله متفاوت است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

**الف.** عالی‌ترین درجه ممکن از شناخت خدا، در اهل بیت علیهم‌السلام متجلی شده است. براساس این دیدگاه «مقام ذات خدا، یعنی هویت مطلق، خارج از قلمرو عقل حکیمان و بیرون از منطقه قلب عارفان است. گنه صفات ذاتی که عین ذات است، محکوم به حکم ذات می‌باشد؛ یعنی احاطه برهان یا عرفان بر آن ممتنع است. صفات فعلی خدا مانند خالقیت، رازقیت و...، اگرچه ظهور همان ذات است و در مدار اتحاد ظهور و ظاهر، با ذات متحد است؛ لیکن چون خارج از مقام ذات است، قابل درک با برهان عقلی و عرفان شهودی است. آن مقدار از معرفت که مقدور ممکنات و قابل پیمودن برای آنان است، مراتب فراوانی دارد و همانند کوهی رفیع و بلندمرتبه است که ائمه علیهم‌السلام در اوج قلّه آن و شاگردانشان در دامنه‌های این کوه بلند قرار گرفته‌اند؛ هرکسی به میزان توان و بهره‌مندی خود از مکتب آنان، مسافتی را به سوی این قلّه طی می‌کند و درعین حال، فاصله او تا اوج قلّه به اندازه فاصله غیرمعصوم با معصوم است» (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۳۵ و ۱۳۶).

**ب.** معرفت به انسان کامل، همان معرفت به توحید است؛ زیرا مقام ذات الهی، غیب مطلق است. در نتیجه هیچ صفتی از صفات الهی در این مرحله به خدا استناد داده نمی‌شود؛ زیرا اِتِّصاف صفت با غیب مطلق بودن و نیز عدم کثرت منافات دارد. این صفات الهی تنها در یک وجود ظهور کرده و آن وجود انسان



کامل است؛ در نتیجه اسماء الهی توصیف مقام انسان کامل است. براین اساس، هرگونه معرفتی نسبت به اسماء و صفات، در واقع معرفت به مقام انسان کامل است (نک: حسینی شاهرودی، ۱۳۸۸: ۲۶).

ج. اهل بیت علیهم السلام مرآت پروردگار هستند. براساس این دیدگاه، «وصول به مقام عرفان و توحید، ناچار باید از راه ولایت تحقق پذیرد؛ زیرا اهل بیت علیهم السلام مرآت و آئینه پروردگار هستند و جمال محبوب و معرفت معبود، بدون آئینه و حجاب، برای سالک در وهله اول امکان پذیر نیست و نور و تشعشع ذات، دیده هر بیننده را کور و او را به دیار ضلال می فرستد؛ بنابراین وصول به این آئینه و شرطیت آن برای سیر در مراحل معرفت، از آرم لوازم است. خورشید را نمی توان دید؛ ولیکن در آئینه می توان دید» (حسینی طهرانی، ۱۴۰۴: ۱۴۱).

۵. خداوند توحید را با زبان اهل بیت علیهم السلام بیان می کند: «تبیین زوایای توحید و تشریح مرز جدایی آن از شرك در میدان علم و گستره عمل، اصلی ترین وظیفه مرّوجان توحید و پیروان این گرایش است؛ لیکن انجام این کار به شکلی شایسته، تنها از عهده کسانی برمی آید که با تلاشی صادقانه برای رسیدن به اخلاص در توحید، مقام مخلصان (مخلصان) به کسر لام) را پشت سر گذاشته و به مدد یگانه هستی بخش به مقام مخلصان (مخلصان) به فتح لام) رسیده باشند. چون در آن صورت، در حقیقت، خود ذات اقدس الهی است که از زبان مخلصان (مخلصان) به فتح لام) از یگانگی خود سخن می گوید؛ وگرنه توحید دیگران به نوعی با شرك مشوّب است» (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۳۱۰).

مبنای موضوعیت داشتن معرفت به امام این است که  
مقام ذات الهی، غیب مطلق است؛ در نتیجه  
اسماء الهی توصیف مقام انسان کامل است. براین اساس  
هرگونه معرفت به اسما و صفات، در واقع  
معرفت به مقام انسان کامل است.



## ۲. بررسی تحلیل های موجود

در نگاه اول، تقسیم دوگانه هدف یا وسیله، این پیش فرض را در خود دارد که این دو حالت با یکدیگر جمع ناپذیر هستند؛ در حالی که با اندکی تأمل می توان صورت جمعی را میان آن دو در نظر گفت که براساس مقدمات زیر بیان می شود:

الف. هدف از خلقت انسان شناخت خداست؛ زیرا خداوند انسان را برای عبادت خویش آفریده است و این عبادت در تعابیر اهل بیت علیهم السلام به معرفت تفسیر شده است (نک: طباطبائی، ۱۴۱۷: ۳۸۶).

ب. برای شناخت خدا می توان درجات و مراتبی را تصور کرد. این مراتب متناسب با مراتب ظهور خداوند متعال در عالم هستی است. دستیابی به مرتبه ذات الهی غیرممکن بوده و در مرتبه اسما و صفات فعلی، شناخت امکان پذیر است.



ج. حقیقت وجودی اهل بیت (علیهم السلام) مصداق تام ظهور صفات الهی است.

د. تنها مسیر ممکن برای شناخت خداوند، شناخت اهل بیت (علیهم السلام) است.

ه. معرفت به اهل بیت (علیهم السلام) تنها مسیری است که با رهپاری در آن مسیر، معرفت به پروردگار حاصل شده است.

### ۳. نتیجه‌گیری

از بین دو گزینه هدف یا وسیله می‌توان جمع میان آن دو یعنی هدف میانی را انتخاب کرد. به این معنا که هدف اصلی، شناخت پروردگار است؛ اما چون شناخت امام، تنها مسیر رسیدن به معرفت پروردگار است، فی‌نفسه مطلوبیت دارد و صرفاً در حد یک وسیله و یک مسیر باقی نمی‌ماند که تنها باید از آن عبور کرد؛ بنابراین موضوعیت پیدا می‌کند.

معرفت به امام یک هدف میانی است؛ زیرا تنها مسیر ممکن  
برای شناخت خداوند، شناخت اهل بیت (علیهم السلام) است.



### منابع

۱. طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین قم.
۲. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، ج ۲ و ۴، ۷، ادب فنای مفریان، قم: مرکز نشر اسراء.
۳. حسینی تهرانی، محمد حسین، ۱۴۰۴، امام شناسی، ج ۳، ۱، تهران: انتشارات حکمت.
۴. حسینی شاهرودی، مرتضی و وحیده فخار نوغانی، پاییز و زمستان ۱۳۸۸، «رابطه اول، آخر، ظاهر، باطن با انسان کامل»، دوفصلنامه مطالعات اسلامی، ش ۸۳، ص ۲۸ تا ۲۹.
۵. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، شرح الکافی الاصول والروضه، ۱۳۸۲، ج ۴، ۱، تهران: المکتبه الاسلامیه.
۶. ترخان، قاسم، ۱۳۹۰، «رابطه توحید و ولایت»، فصلنامه قیسات، س ۱۶، ش ۶۲، ص ۳۳ تا ۶۱.
۷. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، به تصحیح علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، ۱۴۰۷، الکافی، ج ۱، ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه.



# محبت؛ پیوند محب و محبوب

♦ مقاله ششم ♦







## ♦ محبت؛ پیوند محب و محبوب

♦ فاطمه ملاحسنی؛ دکترای تخصصی فلسفه، گرایش حکمت متعالیه، از دانشگاه تربیت مدرس تهران

### ♦ چکیده

محبت، میلی درونی است که برای همه تحقق دارد؛ اما حقیقت محبت، مسئله‌ای است که کمتر به آن پرداخته شده است. به نظر می‌رسد محبت، از یک طرف عامل همراهی محب با محبوب است و از طرف دیگر، براساس محبوبی که برگزیده می‌شود، ظرفیت انسان را نشان می‌دهد. با توجه به عمق این پیوند، کسی جز ذات پاک الهی و مظاهر کامل اسما و صفات او، یعنی پیامبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام، مصداق حقیقی و شایسته این پیوند نیست.

واژگان کلیدی: محبت، پیوند، کمال، همراهی، محب، محبوب، ارزش و جودی، مصداق حقیقی محبت.

### ♦ بیان مسئله

هر انسانی در درون خود، محبت را بالوجدان درک می‌کند؛ با آن آشناست و علاقه‌مندی به انسانی دیگر یا حتی برخی اشیاء را در درون خود احساس می‌کند؛ اما به راستی حقیقت محبت چیست؟ آیا محبت، صرفاً یک میل درونی است که بودنبود آن تفاوتی در جوهر آدمی ایجاد نمی‌کند یا محبت، حاکی از پیوندی عمیق میان محب و محبوب است و میان آن‌ها رابطه‌ای وجودی برقرار می‌کند؟

پاسخ به این مسئله از آن جهت ضروری است که با روشن شدن حقیقت محبت، تعیین متعلق آن اهمیت می‌یابد و برای انسان روشن می‌شود که با انتخاب هر محبوبی، چه نقشی در جوهر وجودی خود ایجاد می‌کند. غفلت از این نکته ممکن است موجب شود که انسان در انتخاب محبوب به بیراهه رود و هر انسان یا موجود دیگری را بدون ملاک و معیار، دوست بدارد.

در این نوشتار برآنیم تا به حقیقت محبت و عمق رابطه‌ای پردازیم که بین محب و محبوب ایجاد می‌شود و از این رهگذر معیاری برای تشخیص مصداق حقیقی و شایسته محبوب بیابیم. روش ما در این مقاله، تحلیل مفهومی و سپس استدلال منطقی براساس مقدمات به دست آمده است.

### ۱. محبت؛ عامل همراهی با محبوب

«محبت از ریشه حَبّ، به معنای دانه و چیزی است که کاشته می‌شود؛ لذا حَبِیْتُ فلاناً به این معناست که محبت او را در دل کاشتم و معنای أُحِبُّتُ فلاناً این است که قلبم را جایگاه محبت او قرار دادم» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۳ق: ۲۱۴). بدین ترتیب، محبت مانند بذری است که در دل کاشته می‌شود و ذره ذره رشد می‌کند و به ثمر می‌نشیند؛ اما این بذر چگونه بزرگ می‌شود و رشد می‌کند؟

میل و طلبی که در اثر محبت در انسان ایجاد می‌شود، او را بر آن می‌دارد تا خود را شبیه محبوب کند. در محبت‌هایی که بین انسان‌ها وجود دارد، می‌بینیم که انسان‌ها به صرف دوست داشتن کسی، تلاش



می‌کنند که خواسته‌هایش را برآورده کرده و خود را شبیه او کنند. در روایتی دل‌نشین از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «هنگامی که نسیم محبت وزیدن گرفت، [انسان] در سایه محبوب انس می‌گیرد و محبوب را بر دیگران ترجیح می‌دهد و به انجام دستورات او می‌پردازد و از نهی‌های او دوری می‌کند و اوامر و نواهی محبوب را بر هر چیز دیگری برمی‌گزیند» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۳). بدین ترتیب وجود محبت به کسی در دل انسان، او را همرنگ محبوب می‌کند و محب و محبوب را در یک مسیر قرار می‌دهد. این‌گونه است که در بیان جایگاه محبوب فرموده‌اند: «المرء مع من أحب؛ انسان همراه کسی است که دوستش دارد» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۲۶). براساس این روایت، هم می‌توان گفت: انسان به کسی شناخته می‌شود که دوستش دارد، هم می‌توان اذعان کرد: انسان با کسی محشور می‌شود که محبت او را در دل دارد.

محبت، انسان را همرنگ محبوب می‌کند و محب و محبوب را  
در یک مسیر قرار می‌دهد.



در روایتی از امام رضا (علیه السلام) خطاب به یکی از شیعیان، این نکته به وضوح بیان شده است: آنجا که فرموده‌اند: «ای پسر شیبیب!... بر تو باد دوستی و ولایت ما که اگر فردی سنگی را دوست بدارد، خداوند روز قیامت او را با همان سنگ محشور می‌کند» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۹۵).

## ۲. محبت؛ ملاک ارزش وجودی انسان

محبت، ناشی از چیست؟ چه عاملی موجب می‌شود که انسان به شیء یا فرد دیگری محبت پیدا کند؟ درباره منشأ ایجاد محبت گفته شده است: آنچه لذاته محبوب است، خیر و کمال است؛ بنابراین هر کجا انسان خیر و کمالی ببیند، طالب آن و علاقه‌مند به آن می‌شود (نک: التهانوی، ۱۹۹۶: ۱۴۸۱).

دلیل تمایل انسان به کمال، فطری بودن آن است؛ یعنی هر انسانی فطرتاً طالب کمال است؛ بدین ترتیب پیوند محبت در جایی برقرار می‌شود که کمالی در محبوب وجود داشته باشد و انسان متمایل به آن شود. یعنی کمالی که در محبوب است، در واقع چشم‌انداز و غایتی است که انسان به آن نظر دارد و به سمت آن رهسپار است؛ از این روست که در حکمت ۸۱ نهج‌البلاغه، ضمن روایتی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است: «قِيَمَةُ كُلِّ امْرِءٍ مَا يُحْسِنُهُ»؛ ارزش هر انسان به اندازه چیزی است که آن را نیکو می‌شمارد و دوست می‌دارد؛ زیرا وجود محبت به چیزی در دل انسان، حاکی از این است که انسان طالب آن مقدار کمالی است که در آن چیز تحقق دارد؛ بنابراین محبت انسان به آن، نشان‌دهنده میزان ارزشمندی مطلوب انسان و در نتیجه، ارزش خود انسان است.

«ارزش هر انسانی به اندازه چیزی است که آن را نیکو  
می‌شمارد و دوست می‌دارد».



### ۳. مصداق شایسته محبت

اکنون که روشن شد محبت پیوند عمیقی است، تا آنجا که ملاک ارزش‌گذاری شخصیت انسان است، باید ببینیم چه کسی شایسته برقراری این پیوند درونی است و ارزش آن را دارد که انسان دل به او بسپارد و با او همراه شود.

در ماجرای حضرت ابراهیم (علیه السلام)، برای تشخیص مصداق شایسته محبت، معیاری بیان شده است؛ «این پیامبر بزرگ، در مواجهه با آجرام و کواکب آسمانی اظهار کردند که این‌ها رب من هستند؛ اما پس از آنکه زوال و فناپذیری آن‌ها اظهار شد، اعلام داشتند: ﴿لَا أَجِبُ الْآفَلِينَ﴾ (انعام: ۷۶). با این بیان، حضرت ابراهیم (علیه السلام) موجودات فانی‌شدنی و زوال‌پذیر را لایق دوست داشتن ندانسته و نتیجه گرفتند که ذات اقدس الهی که فناپذیر و همیشگی است، محبوب واقعی است» (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۳۳۶). استدلالی را که حضرت ابراهیم (علیه السلام) به کار بردند، می‌توان چنین دانست:

۱. فقط خدا فناپذیر است؛ ۲. محبوب من، فناپذیر نیست.

#### نتیجه: فقط خدا محبوب من است.

بنابراین تنهامصداق شایسته محبت و تنهامحسوب حقیقی، خداست و محبت به محبوب‌های دیگر مانند انبیا، اولیا، پدر و مادر، فرزند و... چون در راستای محبت الهی و به فرمان اوست، مجاز است؛ زیرا همه موجودات، مظهر و تجلی‌گاه اسما و صفات خداوند هستند؛ بنابراین محبت به آن‌ها مادامی جایز است که در مقابل محبت خدا نباشد؛ اما هنگامی که بین محبت الهی و محبت دیگران تعارضی باشد، باید محبت الهی را برگزید و بر سایر دوستی‌ها ترجیح داد. خداوند در قرآن کریم، خطاب به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کساد شدن آن می‌ترسید و خانه‌هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راه او خدا دوست‌داشتنی‌تر است، در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند و خداوند جمعیت نافرمان‌بردار را هدایت نمی‌کند!» (توبه: ۲۴).

تنهامصداق شایسته محبت و تنهامحسوب حقیقی، خداست  
و محبت به محبوب‌های دیگر، چون در راستای محبت الهی و  
به فرمان اوست، مجاز است.



حال از میان مظاهر مختلف الهی، آن مظهري که بیشتر و کامل‌تر از همه تجلی‌گاه اسما و صفات خداست، بیشتر شایسته محبت است؛ از این رو مهرورزی به خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) که تجلی‌گاه اسما و صفات خداوند، کامل‌ترین مسیر برای تحقق محبت الهی است (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۲۲).

پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ فَلْيُحِبِّي وَ مَنْ أَحَبَّنِي فَلْيُحِبِّ عِزَّتِي؛ دوستدار خدا، باید من و اهل بیتم را دوست بدارد» (محدث نوری، ۱۴۰۸: ۳۵۵)؛ یعنی انسان نمی تواند محب خدا باشد، ولی مظاهر و مجالی تام خدا را دوست نداشته باشد؛ از این رو آن که مدعی است خدا را دوست دارد، در صورتی در ادعایش صادق است که پیامبر و اهل بیت او ﷺ را نیز دوست داشته باشد.

چشم مرا تا به خواب دید جمالش خواب نمی گیرد از خیال محمد

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی عشق محمد بس است و آل محمد

## نتیجه گیری

۱. محبت، پیوندی درونی است که انسان را به پیروی از محبوب وامی دارد؛ پس موجب همراهی آن ها در دنیا و آخرت می شود.
  ۲. از آنجاکه محبت در واقع در مواجهه با کمالی ایجاد می شود که در محبوب است، می توان گفت محبوب هرکس، نشان دهنده ارزش وجودی اوست.
  ۳. تنها کسی شایستگی محبوب بودن را دارد که بری از هرگونه نقص و دائمی و فناپذیر باشد؛ بنابراین مصداق حقیقی محبت، تنها ذات پاک الهی است.
  ۴. پیامبر اکرم و اهل بیت ایشان ﷺ، مظاهر تام و کامل اسما و صفات خداوندند؛ از این رو محبت آنان، تنها مسیر تحقق محبت الهی است.
- بدین ترتیب انسان باید هوشیار باشد که سرمایه عظیم محبت درون خود را به بهای اندک از دست ندهد و این گوهر ناب را صرف محبوب هایی کند که واجد همه کمالات هستند و قادرند ارزش وجودی انسان را تا برترین مراتب، ارتقا بخشند.



## منابع

۱. القرآن الکریم.
۲. منسوب به علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۸۱، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، ج ۴، قم: مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین (ع).
۳. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، ادب فنای مقربان، ج ۲ و ۷، ج ۳، قم: مرکز نشر اسراء.
۴. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳، بحار الأنوار، ج ۲۷ و ۶۷، ج ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۳ق، المفردات الفاظ القرآن، به تحقیق صفوان عدنان داوودی، ج ۱، بیروت: نشر دار القلم.
۶. التهانوی، محمدعلی، ۱۹۹۶، موسوعه کشف اصطلاحات الفنون، ج ۲، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
۷. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷، الکافی، ج ۲، ج ۴، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۸. محدث نوری، میرزا حسین، ۱۴۰۸، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۳، ج ۱، بیروت: مؤسسه آل البيت (ع).



# محبت وبراءت

♦ مقالہ ہفتہ ♦





# محبت و برائت

♦ سعیده فخار نوغانی؛ دکترای تخصصی فلسفه دین از دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

## ♦ چکیده

ارتباط میان محبت اهل بیت (علیهم‌السلام) و محبت الهی، مضمون بخشی از روایاتی است که در زمینه محبت اهل بیت (علیهم‌السلام) وارد شده است. این رابطه درحقیقت به این دلیل است که امام، مظهر تام صفات الهی است؛ در نتیجه محبت به او مصداق واقعی محبت به خداست. در طرف مقابل، دشمنان اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز به علت اینکه مظهر تام صفات شیطانی هستند، مبعوض پروردگار بوده و دشمنی با آن‌ها مطلوب است.

**واژگان کلیدی:** محبت خدا، محبت اهل بیت (علیهم‌السلام)، محبت تکوینی، محبت تشریحی، محبت و برائت، برائت، اهل بیت (علیهم‌السلام).

## ♦ بیان مسئله

محبت یک کشش درونی است که در مواجهه با زیبایی‌ها در انسان به وجود می‌آید. آثار وجودی این کشش درونی به قدری عمیق است که اسلام اساس دین را بر مبنای حب و بغض پایه‌ریزی کرده و دین را چیزی جز مهرورزی و کینه‌ورزی نمی‌داند (نک: کلینی، ۱۴۰۷: ۱۲۵). آنچه در اینجا درباره آن بحث می‌شود، روایات فراوانی است که مصداق این محبت را اهل بیت (علیهم‌السلام) معرفی کرده‌اند. این روایات با تعبیر متفاوت، آثار و نتایج محبت آل محمد (علیهم‌السلام) را بیان می‌کنند که از جمله می‌توان به غفران، تکمیل ایمان، رسیدن به درجه شهادت، بهشت الهی و... اشاره کرد (نک: مجلسی، ۱۴۱۰: ۸۹)؛ اما در برخی از این روایات، محبت به اهل بیت (علیهم‌السلام) مساوی با محبت خدا و در مقابل، بغض اهل بیت (علیهم‌السلام) به بغض الهی پیوند می‌خورد (نک: مجلسی، ۱۴۱۰: ۲۳۳).

این نوشتار با تحلیل و بررسی روایات گفته شده، به دنبال پاسخی برای این سؤال است که محبت به اهل بیت (علیهم‌السلام) و دشمنی با دشمنان ایشان چه رابطه‌ای با محبت الهی دارد؟ برای پاسخ به این سؤال ضمن اشاره به اقسام محبت، ارتباط محبت اهل بیت (علیهم‌السلام) با محبت الهی بیان خواهد شد.

## ۱. اقسام محبت

محبت دو نوع است: محبت تکوینی و محبت تشریحی. محبت تکوینی مربوط به محبت انسان به مخلوقات خداوند است. ادعا بر این است که هر محبتی که در این عالم شکل می‌گیرد، در واقع محبت به خداست. دلیل این ادعا این است که همه موجودات، عین فقر و نیاز به خداوند هستند و به صورت مستقل، هیچ چیزی ندارند. این مسئله، هم در اصل وجود و هم در صفات آن‌ها جاری است؛ بنابراین همان طور که

۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ حَرْبٍ عَنْ فَضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْخُبِّ وَالْبُغْضِ أَمِنْ الْإِيمَانِ هُوَ فَقَالَ: «وَهَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْخُبُّ وَالْبُغْضُ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ﴾»



همه موجودات عالم هستی در اصل وجود خود به خداوند نیازمندند، در سایر صفات خود مانند محبوب بودن نیز به خداوند محتاج و وابسته هستند؛ در نتیجه همان طور که به موجودات، وجود را استناد می‌دهیم؛ در حالی که وجود واقعی از آن خداست، می‌توانیم آن‌ها را محبوب بدانیم؛ در حالی که محبوب واقعی خداست؛ پس هرآنچه در عالم هستی دوست داشته می‌شود، در واقع به محبت الهی باز می‌گردد. این محبت تکوینی اگر حالت آگاهانه به خود بگیرد و انسان بداند که محبوب او از ظهورات الهی است و آن را از آن جهت که مظهر پروردگار است، دوست بدارد؛ محبت تشریحی حاصل شده است. لازم به ذکر است که محبت تشریحی در واقع قید و شرط محبت تکوینی است؛ به این معنا که با معیارهای شریعت الهی، مهرورزی به هر موجودی امر پسندیده‌ای نیست (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۳۲ و ۱۳۳).

هرآنچه در عالم هستی دوست داشته می‌شود، در واقع به محبت الهی باز می‌گردد.



## ۲. محبت به اهل بیت (علیهم‌السلام)

محتوای روایات بررسی شده، ناظر به این مسئله بود که محبت به اهل بیت (علیهم‌السلام) باعث محبت به خدا می‌شود. این ارتباط را می‌توان به این شکل بیان کرد:

**الف.** نسبت و رابطه موجودات با خداوند در عالم هستی، بر اساس یک نظام تشکیکی ترسیم می‌شود. در این نظام، برخی از موجودات به خداوند نزدیک‌ترند و در نتیجه کمالات بیشتری از کمالات الهی در وجود ایشان ظهور کرده است. بدیهی است از میان موجودات، انسان و از میان انسان‌ها، انسان کامل مصداق مقرب‌ترین موجودات به خداوند بلندمرتبه است؛ در نتیجه محبت به انسان کامل که مظهر کامل خداست، مصداق واقعی محبت به خداست (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۳۴).

**ب.** «امامان (علیهم‌السلام) فعل تامّ و مظهر کامل خدا هستند؛ آن‌که بالاصاله خدا را دوست دارد، فعل تامّ و مظهر کامل او را بالتّبع [بیش از دیگر ممکنات] دوست می‌دارد؛ پس آن‌که خدای سبحان را بالاصاله دوست دارد، امامان (علیهم‌السلام) را بالتّبع بیش از همه ممکنات، حتی بیش از خود و خانواده‌اش دوست دارد.» (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۳۴).

محبت به انسان کامل که مظهر کامل خداست، مصداق واقعی محبت به خداست.



## ۳. بغض به دشمنان اهل بیت (علیهم‌السلام)

حب و بغض، دو مفهوم متقابل هستند؛ بنابراین همه آنچه درباره حبّ اهل بیت (علیهم‌السلام) مطرح می‌شود را





دربارهٔ بغض دشمنان ایشان نیز می‌توان بیان کرد. طبق روایات، تولاً بدون تبرّاً از دشمنان اهل بیت معنا ندارد. امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: «دروغ می‌گویند کسی که ادعای محبت ما [اهل بیت (علیهم السلام)] را دارد؛ ولی از دشمنان ما برائت و بیزاری نمی‌جوید» (مجلسی، ۱۴۱۰: ۵۸).

در روایات دیگری، دشمنی ورزیدن به دشمنان اهل بیت (علیهم السلام)، معیار سنجش محبت معرفی شده است. امام باقر (علیه السلام) می‌فرمایند: «... هر کس می‌خواهد بداند که به ما محبت دارد، قلب خود را امتحان کند؛ پس اگر دوست داشتن دشمن ما را شریک محبت ما کند، از ما نیست و ما از او نیستیم...» (مجلسی، ۱۴۱۰: ۵۱). طبق آنچه دربارهٔ حب بیان شد، هر موجودی به میزانی که از کمالات الهی دور بوده و صفات الهی در وجودش به ظهور نرسیده باشد، قابلیت و شایستگی عشق ورزی را نخواهد داشت و چون دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) با کامل‌ترین بندگان خدا دشمنی کرده‌اند، در ردای انسان به اوج رسیده‌اند؛ پس دوست داشتن آن‌ها، در خلاف مسیر حرکت به کمالات و در نتیجه مبعوض پروردگار است.

هر موجودی به میزانی که از کمالات الهی دور بوده و صفات الهی در وجودش به ظهور نرسیده باشد، قابلیت و شایستگی عشق ورزی را نخواهد داشت.



#### ۴. نتیجه‌گیری

طبق آنچه گفته شد، محبت به اهل بیت (علیهم السلام) مساوی با محبت خداست و در مقابل، بغض اهل بیت (علیهم السلام) به بغض الهی پیوند می‌خورد. امامان (علیهم السلام) فعل تامّ و مظهر کامل اسما و صفات خدا هستند؛ بنابراین، کمالات بیشتری از کمالات الهی در وجود ایشان ظهور کرده است؛ در نتیجه محبت به ایشان محبت به خدا و دوستی با دشمنان ایشان دشمنی با خدا خواهد بود. نکتهٔ شایان توجه در بحث محبت و برائت این است که این دوستی و دشمنی باید برای خدا باشد. فقط در این صورت است که این دوستی و دشمنی باعث کمال انسان می‌شود. رعایت اعتدال در دوستی اهل بیت (علیهم السلام) نیز به این معناست که در مسیر محبت، به افراط و تفریط مبتلا نشویم؛ بلکه در مسیر میانه قدم برداریم؛ هرچند حرکت در این مسیر میانه، حد و نهایی نداشته و باید با تمام توان صورت گیرد.

۱. وَ قَبِلَ لِلصَّادِقِ +: «إِنَّ فَلَانًا يُؤَالِيكُمْ إِلَّا أَنَّهُ يَضَعُفُ عَنِ الْبِرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّكُمْ». فَقَالَ: «هِيَ هَاتِ كَذَبَ مَنْ ادَّعَى مَحَبَّتَنَا وَ لَمْ يَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّنَا». ۲. تفسیر القمی فی روایة اَبی الْجَارُودِ عَنِ اَبی جَعْفَرٍ + فِي قَوْلِهِ «مَا جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي حَوْفِهِ» فَيُحِبُّ بِهِذَا وَ يُبْغِضُ بِهِذَا فَأَمَّا مَحَبَّتَنَا فَيُخْلِصُ الحُبَّ لَنَا كَمَا يُخْلِصُ الدَّهَبَ بِالنَّارِ لَا كَدَّرَ فِيهِ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَغْلَمَ حَبَّتَنَا فَلْيَمْتَحِنْ قَلْبَهُ فَإِنْ سَارَكَهُ فِي حَبَّتِنَا حَبَّ عَدُوِّنَا فَلَيْسَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُ وَ اللهُ عَدُوُّهُمْ وَ جَبْرئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ اللهُ عَدُوُّ لِلْكَافِرِينَ.





## منابع

۱. جوادى آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، *ادب فنای مقربان*، ج ۷، چ ۷، قم: مرکز نشر اسراء.
۲. اصفهانی (مجلسی دوم)، محمدباقرین محمدتقی، ۱۴۱۰، *بهار الأنوار*، ج ۲۱ و ۲۳ و ۲۷، چ ۱، بیروت: مؤسسة الطبع والنشر.
۳. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی، ۱۴۰۷/کافی، ج ۲، چ ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه.



# محبت و شاخصه‌های آن

♦ مقاله هشتم ♦





# محبت و شاخصه‌های آن

♦ سعیده فخار نوغانی؛ دکترای تخصصی فلسفه دین از دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

## چکیده

محبت از شئون دل و قلب انسانی است؛ از این رو محبت را تنها با نشانه‌های آن می‌توان شناخت. از طرفی، محبت با رفتار آدمی پیوند می‌خورد؛ به نحوی که راز درونی محب را در رفتارهای او می‌توان کشف کرد. به همین دلیل، این مسئله اهمیت می‌یابد که نشانه‌های محبت چیست؟ براساس تحلیل عقلی لوازم محبت، این نشانه‌ها عبارت‌اند از: ایثار محبوب بر همه چیز و بر خود، رضایت محبوب، شوق دیدار محبوب، ذکر دائم محبوب، دوستی و دشمنی برای محبوب، ترس از فراق محبوب، تلاش برای رسیدن به محبوب، همرنگ شدن با محبوب و اطاعت از محبوب. تمامی این نشانه‌ها در محب اهل بیت (علیهم‌السلام) ظهور و بروز دارد.

واژگان کلیدی: محبت، محب، محبوب، محبت الهی، محبت اهل بیت (علیهم‌السلام)، شاخصه‌ها.

## بیان مسئله

طریق محبت الهی، طریق پُرفرازونشیبی است که عبور از آن اگرچه راه را کوتاه می‌کند؛ اما با سختی‌هایی همراه است. در این طریق، اهل محبت برای اثبات وفاداری خود، دچار ابتلا شده و امتحان می‌شوند تا «محب واقعی» از «مدعی کاذب» شناخته شود. از آنجایی که محبت از شئون دل و قلب انسانی است و به نوعی از اسرار درونی و باطنی محسوب می‌شود، تنها با نشانه‌های آن شناخته می‌شود. از طرفی محبت با رفتار آدمی پیوند می‌خورد؛ به نحوی که راز درونی محب را در رفتارهای او می‌توان کشف کرد. به همین دلیل لازم است در نشانه‌های محبت تأملی داشته باشیم. از آنجاکه عالی‌ترین مصداق محبت الهی برای انسان‌ها محبت به اولیای او یعنی اهل بیت پیامبر گرامی اسلام (علیهم‌السلام) هستند، در این نوشتار، شناخت نشانه‌های محبت، مقدمه‌ای برای تبیین نشانه‌های محبت به اهل بیت (علیهم‌السلام) خواهد بود. براین اساس سؤال اصلی این است که شاخصه‌های محبت کدام است و محبت اهل بیت (علیهم‌السلام) با چه نشانه‌هایی شناخته می‌شود؟

## ۱. شاخصه‌های محبت

در زبان اهل سلوک، محب واقعی هیچ نام و نشانی ندارد؛ زیرا محبت، محب را با محبوب یکی کرده و او را در وجود محبوب فانی می‌کند؛ اما نشانه‌هایی وجود دارند که می‌توانند اهل محبت را به ما بشناسانند. این نشانه‌ها عبارت‌اند از:

### ۱.۱. ایثار محبوب بر همه چیز و بر خود:

ایثار به معنای برگزیدن و مقدم داشتن محبوب بر خود است. این مسئله، هم در محبت‌های مجازی و



هم در محبت‌های حقیقی فرض شدنی است. وقتی محبت به ظهور می‌رسد و در دل شعله‌ور می‌شود، بساط خودیت از بین می‌رود؛ به عبارت دیگر، هجرت از خود شروع می‌شود و با شدت یافتن محبت، این هجرت به کمال می‌رسد (نک: شجاعی، ۱۳۸۹: ۸۸). امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِذَا هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ اسْتَأْنَسَ فِي ظِلَالِ الْمَحْبُوبِ وَ آتَرَ الْمَحْبُوبَ عَلَى مَا سِوَاهُ...»؛ چون نسیم محبت وزیدن گرفت، [مُحِب] در سایه محبوب مأنوس و آرام شد و محبوب خود را بر چیزهای دیگر ترجیح داد...» (منسوب به جعفر بن محمد الصادق علیه السلام، ۱۴۰۰: ۱۲۰؛ محدث نوری، ۱۴۰۸: ۱۶۸).

## ۲.۱. رضایت محبوب

در اثر غلبه محبت، رضایت محبوب برای محب چنان لذتی دارد که با هیچ لذتی مقایسه‌شدنی نیست؛ آرامش درونی او در این است که رضایت محبوب خود را به دست آورد و از هر فرصتی برای این کار استفاده می‌کند (نک: شجاعی، ۱۳۸۹: ۱۰۲).

## ۳.۱. شوق دیدار محبوب

محب، سخت طالب لقای محبوب خویش است؛ بزرگ‌ترین آرزوی او این است که به دیدار محبوب بشتابد و او را ملاقات کند. به همین دلیل است که خداوند در آیه ۶ سوره مبارکه جمعه می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛ (بگو: ای یهودیان! اگر گمان می‌کنید که [فقط] شما دوستان خدا هستید، نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید [تا به لقای محبوبتان برسید]؛ اگر راست می‌گویید!)

## ۴.۱. ذکر دائم محبوب

محب همیشه به یاد محبوب خویش است و از یاد او غافل نمی‌شود؛ زیرا محبت، دل انسان را اسیر می‌کند. محب در هر حال و در هر شأنی باشد؛ با هر کسی و هر جمعی و در هر محفلی، در باطن به یاد محبوب است و از او غافل نیست. دلیل اینکه انسان‌ها از یاد خداوند متعال غافل هستند و هرچه سعی می‌کنند به یاد او باشند؛ نمی‌توانند، این است که دل‌های ایشان در اسارت اغیار است؛ در نتیجه همواره به یاد آن‌ها و در فکر آن‌هاست (نک: شجاعی، ۱۳۸۹: ۱۳۷).

در روایات آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «عَلَامَةُ حُبِّ اللَّهِ حُبُّ ذِكْرِ اللَّهِ؛ نشانه دوست داشتن خدا، دوست داشتن یاد خداست» (مجلسی، ۱۴۱۰: ۲۵۲؛ محدث نوری، ۱۴۰۸: ۲۲۵).

## ۵.۱. دوستی و دشمنی برای محبوب

وقتی محبت بر دل سیطره پیدا کرد، این معنا را به دنبال خود می‌آورد که محب علاوه بر محبوب خود، هر آنچه را که به نوعی نسبت یا انتساب به محبوب او دارد نیز دوست دارد؛ حتی زمان‌ها و مکان‌های مربوط به او را دوست دارد. بر این اساس، سالک محب به انسان‌هایی که مقرب پروردگار هستند، محبت دارد و این درحقیقت سریان همان محبت حق است به آنچه نسبت یا انتساب به او دارد.



خاصیت محبت این است که سرپان پیدامی کند و آنچه به نوعی به او انتساب دارد را نیز شامل می‌شود. علاوه بر این، محب هرآنچه مبعوض حق است را نیز مبعوض می‌داند (نک: شجاعی، ۱۳۸۹: ۱۳۷).

خاصیت محبت این است که سرپان پیدامی کند و آنچه  
به نوعی به او انتساب دارد را نیز شامل می‌شود.



### ۱. ۶. ترس از فراق محبوب

سالک محب درعین اینکه روزبه‌روز مجاهدتش بیشتر می‌شود، از فراق محبوب و هجران آن می‌ترسد. هرچه محبت او شدیدتر می‌شود، خوف او نیز شدیدتر می‌شود. او همه زندگی خود را در محبوب خود می‌بیند؛ به همین دلیل اگر او را از دست بدهد، انگیزه‌ای برای حیات نخواهد داشت (نک: شجاعی، ۱۳۸۹: ۱۳۸).

### ۱. ۷. تلاش برای رسیدن به محبوب

محبت و دوستی، محب را آرام نمی‌گذارد؛ در او حرکت ایجاد می‌کند که هرچه زودتر خود را به او برساند. هیچ محبتی به آسودگی تن نمی‌دهد و سختی‌ها را برای رسیدن به محبوب به جان خریده و آن را همچون شهدی شیرین سر می‌کشد. هدف او از حیات، رسیدن به محبوب است و در این راه از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کند (نک: حسینی، ۱۳۸۵: ۸۰).

### ۱. ۸. هم‌رنگ شدن با محبوب

محبت و دوستی آن چنان تأثیری در وجود انسان می‌گذارد که انسان را در ابعاد مختلف هم‌رنگ محبوب می‌کند؛ محب، چیزی را می‌پسندد که دوست می‌پسندد (نک: حسینی، ۱۳۸۵: ۸۷).

### ۱. ۹. اطاعت از محبوب

بالاترین نشانه محبت، اطاعت و بندگی است. مؤمن در زمینه طاعت و بندگی خدا خاشع است؛ بنابراین در سخت‌ترین وضعیت نیز اطاعت می‌کند (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۳۴۷).

بالاترین نشانه محبت، اطاعت و بندگی است.



## ۲. نتیجه‌گیری

براساس معیارهای گفته شده، می‌توان نشانه‌های مهرورزی به اهل بیت (علیهم‌السلام) را چنین دانست که محب واقعی اهل بیت (علیهم‌السلام):



- الف. در زندگی خود، خواست ایشان را بر همه چیز مقدم می‌دارد.
- ب. کسب رضایت ایشان را وجهه همت خود قرار می‌دهد.
- ج. با دوری از گناه و درپیش گرفتن تقوا خود را به آن‌ها شبیه می‌کند.
- د. به استناد آیه ۳۱ سوره مبارکه آل عمران: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾، محبت الهی را با اطاعت از ایشان طلب می‌کند.
- هـ. با زیارت قبور مطهر ایشان، به دیدار ایشان می‌شتابد.
- و. از گناه دوری می‌کند تا مبادا عنایت ایشان را از دست بدهد.
- ز. همواره به یاد ایشان است و آن‌ها را بر اعمال خود شاهد می‌بیند.
- ی. دوستان آن‌ها را دوست و دشمنانشان را دشمن می‌دارد.

محِبِّ واقعی اهل بیت علیهم‌السلام به استناد آیه شریفه ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾، محبت الهی را با اطاعت از ایشان طلب می‌کند.



## منابع

۱. قرآن کریم.
۲. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، *ادب فنای مفریان*، ج ۲، ۷، قم: مرکز نشر اسراء.
۳. شجاعی، محمد، ۱۳۸۹، *رساله محبت به انضمام نه کلام در باب معارف الهی*، ج ۳، تهران: سروش.
۴. حسینی، سیدخلیل، ۱۳۸۵، *عاشورا تجلی دوستی و دشمنی*، ج ۲، قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران.
۵. اصفهانی (مجلسی دوم)، محمدباقرین محمدتقی، ۱۴۱۰، *بحار الانوار*، ج ۶۶، ۱، بیروت: مؤسسة الطبع والنشر.
۶. منسوب به جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام، ۱۴۰۰، *مصباح الشریعه*، ج ۱، بیروت: انتشارات اعلی.
۷. محدث نوری، میرزا حسین، ۱۴۰۸، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، ج ۱۲، ۱، بیروت: مؤسسة آل البيت علیهم‌السلام.





# اطاعت؛ راه و پیراهه

♦ مقالهٔ نهم ♦





# ♦ اطاعت؛ راه و بیراهه

♦ سعیده فخار نوغانی؛ دکترای تخصصی فلسفه دین از دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

از آنجا که ائمه اطهار (علیهم السلام) معیار حقیقت هستند، توجه به این مسئله اهمیت پیدا می‌کند که «چه عواملی باعث می‌شود انسان از راه اطاعت ایشان خارج و به بیراهه منحرف شود؟» با تحلیل روایات، این نتیجه به دست می‌آید که انحراف از مسیر اطاعت اهل بیت (علیهم السلام) به دو صورت است: اول، اعراض از ایشان که نتیجه‌اش خروج از حق و دین خواهد بود؛ دوم، تقصیر و کوتاهی در حق ایشان که هلاکت را به دنبال خواهد داشت. در مقابل، همراهی و ملازمت با اهل بیت (علیهم السلام) تنهامسیری است که رهرو آن را به حقیقت ملحق می‌کند.

**واژگان کلیدی:** اطاعت، امام، راه و بیراهه، اعراض، پیشی‌گرفتن، تقصیر، ملازمت.

## ♦ بیان مسئله

در مقالات پیشین به مراحل سه‌گانه معرفت و محبت و اطاعت، به‌عنوان وظایف در برابر امام اشاره کردیم. معرفت به امام، حیات معقول و رهایی از مرگ جاهلیت را به دنبال دارد؛ زیرا امام در اوج معرفت به خدا و حقایق عالم هستی است و پیوند با او جهل معرفتی و رفتاری انسان را برطرف می‌کند. براین اساس، مراد از معرفت به امام صرفاً معرفت شناسنامه‌ای نیست؛ بلکه معرفت به شأن و مقام و جایگاه امامت در عالم هستی است؛ در نتیجه این معرفت، این باور به دست می‌آید که امام، کامل‌ترین تجلی اسما و صفات الهی و مصداق همه خوبی‌ها و پاکی از همه ناپاکی‌هاست.

همچنین بیان شد که کسب معرفت به معنای اتحاد وجودی میان عالم و معلوم است؛ بنابراین شرط کسب معرفت به امام، سنخیت وجودی با امام است و این امر جز با تزکیه و تصفیة باطن و دوری از ناپاکی‌های باطنی حاصل نمی‌شود.

برائت معرفت، محبت و جاذبه ایجاد می‌شود و پیوند عمیق میان محب و محبوب شکل می‌گیرد؛ زیرا انسان، عاشق کمالات است. اگر کسی در معرفت به امام کامل باشد، حتماً به کمالات وجودی امام جذب و از نقایص وجودی مخالفان او روی‌گردان و متنفر خواهد شد؛ به همین دلیل است که به محبت و برائت یا به عبارت دیگر، تولا و تبرأ، به‌عنوان یک اصل فطری ملائم با طبع بشر، تأکید شده است. به شاخصه‌های محبت نیز اشاره و اطاعت را به‌عنوان مهم‌ترین معیار صدق محبت معرفی کردیم. اطاعت نتیجه معرفت و محبت است؛ از این رو شناخت حقیقی امام، انسان را به اطاعت از او سوق می‌دهد.

اکنون که در آخرین مرحله از این مراحل سه‌گانه: معرفت و محبت و اطاعت هستیم، لازم است درباره‌ی بایدها و نبایدهای اطاعت تأمل بیشتری کنیم. چه بسا افرادی که از دو مرحله معرفت و محبت، جرعه‌ای نوشیده‌اند؛ اما در اطاعت، کامل نیستند. در آخرین نوشتار این مجموعه، به دنبال نگاهی عمیق‌تر به این مسئله هستیم که «چه عواملی باعث خارج شدن انسان از راه اطاعت و منحرف شدن او به بیراهه می‌شود؟»



ضرورت این پرسش به این دلیل است که غفلت انسان گاهی باعث می‌شود او مسیر حقیقی را گم کند و از راهی که به درستی در آن قرار گرفته است، منحرف شود. بدیهی است خسران ناشی از انحراف مسیر، مسئله‌ای نیست که با بهایی اندک جبران شود.

در این مقاله با استفاده از تحلیل روایات، ضمن بیان اینکه تنهاراه حقیقت، ملازمت با اهل بیت (علیهم‌السلام) است، به این امر اشاره می‌شود که پیشی‌گرفتن و کوتاهی‌کردن در برابر اهل بیت (علیهم‌السلام) مصداق حقیقی انحراف از مسیر درست است.

## ۱. راه حقیقت

بشر برای کسب علوم و معارف سه ابزار دارد: عقل و تجربه و دین. دین‌داران بر این باورند که اگرچه عقل و تجربه می‌تواند برای دستیابی به بخشی از حقیقت مفید باشد؛ اما محدودیت قوای ادراکی و احساسی بشر ایجاب می‌کند که ما به ابزار دیگری فراتر از قوای انسانی خود نیازمند باشیم. دین به این دلیل که بُعد روحانی انسان را در کنار بُعد مادی او در نظر می‌گیرد؛ در مدیریت زندگی انسان صلاحیت کامل دارد؛ از طرفی دین به‌عنوان یک برنامه جامع زندگی، نیاز به راهبرانی دارد که خود مسیر حقیقت را طی کرده باشند و قانون الهی را در وجود خویش به ظهور رسانده باشند. شیعه بر این باور است که امام در هر زمان، تنهاراهبری است که نه تنها به تمامی حقیقت دست یافته است؛ بلکه دیگران را نیز در مسیر حقیقت قرار می‌دهد. امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) در توصیف هدایتگری امام می‌فرماید: «به‌وسیله ما در تاریکی‌های جهل و گمراهی هدایت یافتید و به‌کمک ما به اوج ترقی رسیدید و در پرتو شعاع ما (خاندان پیامبر صلوات‌الله‌علیه) صبح سعادت شما درخشیدن گرفت و تاریکی‌ها پایان یافت» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵). به همین دلیل است که پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) مکرراً به همراهی میان قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام) تأکید داشتند و با عبارات مختلف عترت را همسنگ با قرآن و ابزار هدایت بشر معرفی کرده‌اند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِيْنَ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يُفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۳۴).

بدیهی است دریای معرفت اهل بیت (علیهم‌السلام) زمانی ما را سیراب می‌کند که دل‌های مرده خود را با وجود ایشان پیوند زبیم و با تشبّه به این بزرگواران در این مسیر قرار گیریم. این تشبّه فقط در پرتو اطاعت به‌دست می‌آید. در روایت شریفی از امام‌رضا (علیه‌السلام) آمده است: «نَحْنُ نُورٌ لِمَنْ تَبِعَنَا وَ نُورٌ لِمَنْ أَفْتَدَى بِنَا مَنْ رَغِبَ عَنَّا لَيْسَ مِنَّا وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَنَا فَلَيْسَ مِنَ الْإِسْلَامِ فِي شَيْءٍ؛ ما برای کسانی که از ما تبعیت کنند و برای کسانی که به ما اقتدا کنند، نور هستیم. کسی که از ما روی برگرداند، از ما نیست و کسی که از ما نباشد، بهره‌ای از اسلام ندارد» (احمدی میانجی، ۱۴۲۶: ۳۸).

امام در هر زمان، تنهاراهبری است که نه تنها به تمامی حقیقت دست یافته است؛ بلکه دیگران را نیز در مسیر حقیقت قرار می‌دهد.



## ۲. انحراف از حقیقت

اطاعت از پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) تنه‌اراه نجات انسان است. حدیث مشهور «سفینه نوح»، منزلت نجات‌بخشی معصومان (علیهم السلام) را به خوبی بیان می‌کند. طبق این حدیث، وجود اهل بیت (علیهم السلام) به منزله کشتی نجاتی است که در طوفان‌های سهمگین ضلالت و تحیر، انسان را به ساحل نجات می‌رساند.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «أَنْتُمْ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ (علیهم السلام)، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ؛ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِ مَنْ فِي بَيْنِ شِمَا، هَمَانْدُ كَشْتِي نُوحٍ اسْتِ كِه هَرَكْس دَاخِلْ آن شُد، نَجَاتِ یَافْتِ وَ هَرَكْس تَخَلَّفْ كَرْد، غَرَقْ شُد» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۰۵).

براین اساس معیار حقیقت، ائمه اطهار (علیهم السلام) هستند و فقط با همراهی ایشان می‌توان به نجات امیدوار بود. توضیح اینکه «هر متحرکی در مسیر خود به معیار سنجش نیاز دارد تا به بیراهه و کژراهه نرود و از مسیر حق و عدل خارج نشود. همان‌گونه که بنا، کار خود را با شاغول می‌سنجد تا دیوار کج نرود و متفکر، استدلال خود را با منطق منطبق می‌کند تا کج نیندیشد و گوینده، زبان خود را با دستور زبان توزین می‌کند تا به غلط سخن نگوید، دین نیز نیاز به ترازویی در بُعد اعتقاد، اخلاق و عمل دارد تا سالک، خود را با آن بسنجد و از منحرف نشدن اطمینان پیدا کند. ائمه اطهار (علیهم السلام) تجسم عینی اسلام در بُعد اعتقاد و اخلاق و عمل هستند و ملازمت با ایشان تدبیر به دین خدا در همه ابعاد آن است؛ لذا به سراغ دیگران رفتن برای انسان حق طلب معنا ندارد و عین گم‌کردن راه و خروج از مسیر است» (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۶۰).

معیار حقیقت، ائمه اطهار (علیهم السلام) هستند و فقط با همراهی ایشان می‌توان به نجات امیدوار بود.



براساس زیارت جامعه کبیره می‌توان انحراف از مسیر اهل بیت (علیهم السلام) را در دو محور طبقه‌بندی کرد: اعراض از اهل بیت (علیهم السلام) که نتیجه آن، خروج از حق و دین خواهد بود و تقصیر و کوتاهی در حق ایشان که هلاکت را به دنبال خواهد داشت. در مقابل این دو طریق، همراهی و ملازمت با اهل بیت (علیهم السلام) تنها مسیری است که رهرو آن را به حقیقت ملحق می‌کند.

عبارت شریف زیارت جامعه کبیره چنین است: «فَالرَّاعِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ وَاللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ وَالْمُقَصِّرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ؛ روی‌گردان از شما از دین خارج شده و همراهی‌کننده دائمی شما به مقصد رسیده و کوتاهی‌کننده در حق شما هلاک شده است» (صدوق، ۱۴۱۳: ۶۱۲). نکته درخور توجه این است که واژه «الرَّاعِبُ عَنْ» مطلق است و هرگونه روی‌گردانی و اعراض را شامل می‌شود؛ اما به قرینه دو کلمه «اللَّازِمُ» به معنای همراه و «المُقَصِّرُ» به معنای کوتاهی‌کننده، می‌توان این کلمه را به معنای تندور و پیش‌افتاده معنا کرد. براین اساس جلوفتادن و پیش‌تر از اهل بیت (علیهم السلام) حرکت کردن، به همان اندازه عقب‌افتادن و دورماندن از ایشان، انسان را از مسیر حقیقت منحرف می‌کند (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۶۴).



انحراف از مسیر اهل بیت علیهم السلام شامل دو محور است: اعراض از این بزرگواران که نتیجه آن، خروج از حق و دین خواهد بود و تقصیر و کوتاهی در حق ایشان که هلاکت را به دنبال خواهد داشت.



از مصادیق کوتاهی و تقصیر در حق اهل بیت علیهم السلام می توان به این نمونه ها اشاره کرد:

**الف.** کسانی که امامت و خلافت ائمه علیهم السلام را نادیده می گیرند و چون معرفتشان درباره آن ها ناقص است، سراغ دیگران رفته و مدیریت جامعه خویش را به آن ها واگذار می کنند (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۶۵).

**ب.** کسانی که خلافت امامان را قبول دارند؛ اما ولایت آن ها در تکوین و کمالات معنوی ایشان مثل علم و عصمت و... را انکار می کنند و آن ها را انسان های خوبی می دانند که از دیگران اندکی بهتر هستند (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۶۵ و ۲۶۶).

در مقابل، از مصادیق پیشی گرفتن و جلوفتادن از اهل بیت علیهم السلام نیز می توان به این نمونه ها اشاره کرد: **الف.** کسانی که در حق آن ها غلو کرده و ائمه علیهم السلام را از حد عبودیت و مخلوقیت بالاتر می برند و شئونی فراتر از شئون ایشان را برایشان قائل هستند (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۶۶).

**ب.** کسانی که در اجرای دستورات دین، فهم و تشخیص خود را برتر از ائمه علیهم السلام دانسته و در نکته های متعارض، به اجتهاد خود در دین اطمینان بیشتری دارند.

### ۳. نتیجه گیری

براساس آنچه گذشت، حقیقت، فقط با معیار اهل بیت علیهم السلام شناخته می شود و هرگونه تندروی و کندروی در برابر ایشان، انسان را از مسیر حقیقت منحرف می کند. واگذارکردن مدیریت جامعه به غیر امام و نادیده گرفتن کمالات معنوی ایشان، از مصادیق تقصیر در حق اهل بیت علیهم السلام است. اجتهاد شخصی در دین و غلو درباره مقامات ایشان نیز از مصادیق اعراض و تندروی محسوب می شود.

عدم پذیرش ولایت تکوینی و کمالات معنوی اهل بیت علیهم السلام، مصداق تقصیر در حق اهل بیت علیهم السلام بوده و ترجیح دیدگاه شخصی بر دیدگاه اهل بیت علیهم السلام در اجرای دستورات دین، مصداق پیشی گرفتن از ایشان است.



براین اساس اگر قرار گرفتن در مسیر حقیقت، فقط با همراهی و ملازمت با ائمه اطهار علیهم السلام امکان پذیر است، این همراهی را می توان در این نکته ها خلاصه کرد:



۱. صحت باورهای اعتقادی خود را با آن چیزهایی ارزیابی کنیم که اهل بیت (علیهم السلام) بیان کرده‌اند.
۲. در اخلاق، آن‌ها را اسوه و الگوی خود قرار دهیم.
۳. انتخاب‌ها و تصمیم‌های خود را با دستورهای ایشان مطابقت دهیم.
۴. خواست ایشان را بر خواست خود مقدم بداریم.
۵. در مراقبت از نفس و تحصیل کمالات به گونه‌ای مجاهدت داشته باشیم که به ایشان شباهت پیدا کنیم.





## منابع

۱. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، *ادب فنای مقربان*، ج ۶، چ ۷، قم: مرکز نشر اسراء.
۲. حزاملی، محمدبن حسن، ۱۴۰۹، *وسائل الشیعه*، ج ۲۷، چ ۱، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۳. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳، *بحار الانوار*، ج ۲۳، چ ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۵، *پیام امام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه*، چ ۱، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۵. احمدی میانجی، علی، ۱۴۲۶، *مکاتیب الائمه (ع)*، به تحقیق مجتبی فرجی، ج ۵، چ ۱، قم: انتشارات دارالحدیث.
۶. قیمی (صدوق)، محمدبن علی بن بابویه، ۱۴۱۳ق، *من لا یحضره الفقیه*، ج ۲، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی.





# اطاعتِ عارفانه و عاشقانه

♦ مقالهٔ دهم ♦





# اطاعت عارفانه و عاشقانه

♦ سعیده فخار نوغانی؛ دکترای تخصصی فلسفه دین از دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

## چکیده

به دلیل وجود برداشت‌های ناقصی که از مفهوم اطاعت وجود دارد، این مسئله نیازمند بررسی است که اطاعت حقیقی از اهل بیت (علیهم‌السلام) با چه شاخصه‌هایی تعریف می‌شود؟ براساس تحلیل مفهومی واژه اطاعت و نیز آیات و روایات می‌توان اثبات کرد که حقیقت اطاعت جز با وجود معرفت و محبت حاصل نمی‌شود و از آنجا که اطاعت الهی تنها در گرو اطاعت پیامبر و اهل بیت او (علیهم‌السلام) است؛ بنابراین می‌توان دو وصف معرفت و محبت را به عنوان دو عنصر اصلی در اطاعت از ایشان برشمرد.

واژگان کلیدی: امام، اطاعت، اطاعت خدا، معرفت، محبت، عاشقانه، عارفانه.

اطاعت از خدا حرکت و تکاپوی موجودات به سوی او به خاطر  
جاذبه کمالات الهی است.



## بیان مسئله

بیان مسئله در مقالات پیشین به این مسئله اشاره کردیم که اطاعت از پیامبر و اهل بیت (علیهم‌السلام) در طول اطاعت پروردگار و تنه‌امسیر سعادت بشری است؛ اما برداشت‌های نادرست و ناقصی که از این مفهوم وجود دارد، ایجاب می‌کند که با دقت بیشتری به تحلیل معنایی این مفهوم بپردازیم. براین اساس، سؤال اصلی این نوشتار چنین است: «اطاعت حقیقی از اهل بیت (علیهم‌السلام) با چه شاخصه‌هایی تعریف می‌شود؟» در این نوشتار به این مطلب اشاره می‌شود که اطاعت ارتباطی عمیق و ناگسستنی با معرفت و محبت دارد؛ به نحوی که نمی‌توان این سه را از یکدیگر تفکیک کرد. محبت، نتیجه معرفت و اطاعت، حاصل محبت برآمده از معرفت است. قصد داریم به ضرورت همراهی دو عنصر معرفت و محبت با مفهوم اطاعت بیشتر بپردازیم و بر این مسئله تأکید کنیم که حقیقت اطاعت جز با وجود معرفت و محبت حاصل نمی‌شود؛ به همین دلیل، دو ویژگی عارفانه و عاشقانه را برای توصیف اطاعت انتخاب کرده‌ایم تا گویای این حقیقت باشد که اطاعت مطلوب از منظر پروردگار با عرفان و عشق قرین است.

اهمیت و ضرورت پرداختن به این مسئله از این روست که تعیین شاخصه‌های اطاعت منجر به اصلاح نگرش افراد در تعریف محبت و اطاعت می‌شود؛ زیرا به همان اندازه که محبت بدون اطاعت راهی از پیش نمی‌برد، اطاعت بدون پشتوانه معرفت و محبت نیز بی‌نتیجه و بی‌ثمر خواهد بود. این مقاله با



استناد به آیات و روایات و تحلیل مفهومی آن‌ها پیوند عمیق میان مؤلفه‌های گفته شده را اثبات می‌کند.

## ۱. حقیقت اطاعت پروردگار

در یک نگاه کلی می‌توان اطاعت از خدا را به حرکت و تکاپوی موجودات به سوی خدا تعریف کرد که به خاطر جاذبه کمالات الهی صورت می‌گیرد. هر حرکتی رو به مقصدی در جریان است و چون نهایت کمالات در جوار پروردگار محقق می‌شود، در این صورت، همه تلاش‌ها با حرکت به سوی او و گام برداشتن در مسیر او به مقصد خواهد رسید (نک: جعفری، ۱۳۷۶: ۳۰۳). براساس این تعریف، تمامی کائنات در مسیر اطاعت پروردگار گام برمی‌دارند و هیچ استثنایی در میان ایشان وجود ندارد؛ اما در میان این موجودات، اطاعت برای انسان از آن جهت که موجودی مختار است، معنای دیگری پیدا می‌کند.

اطاعت از مصدر «طوع» به معنای همراهی و فرمان‌برداری است که با خضوع و خشوع همراه است. استعمال این واژه در مقابل کراهت در آیه ﴿طَوْعاً أَوْ كَرْهًا﴾ (فصلت: ۱۱)، نشان می‌دهد که تنها فرمان‌برداری همراه با میل و رغبت، اطاعت نامیده می‌شود؛ بنابراین اطاعت سه شرط دارد: اول اینکه فرمان‌بردار، شرایط اطاعت را بداند؛ زیرا اختیار، مستلزم علم به آن چیزی است که موردانتخاب قرار می‌گیرد؛ دوم اینکه با رغبت و اختیار فرمان برد و سوم اینکه با اعتقاد به خوبی آن، آن را اختیار کند (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۳۲۵).

نکته دیگری که باید در بحث اطاعت به آن اشاره کرد، این است که اطاعت با عبادت متفاوت است. اطاعت کردن بسیار دشوارتر از عبادت کردن است. چه بسیار انسان‌هایی که اهل عبادت و تهجد هستند؛ اما اهل اطاعت محض نیستند. شیطان شش هزار سال عبادت کرد؛ اما اطاعت نکرد؛ لذا ارزش عبادت به اطاعت است و اگر عبادت مقرون به آن نباشد بی‌ارزش خواهد بود (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۳۳۱).

## ۲. معرفت و محبت در اطاعت پروردگار

اطاعت از قوانین الهی با اطاعت از قوانین بشری متفاوت است. این تفاوت درحقیقت به تفاوت میان قوانین الهی و بشری باز می‌گردد. که می‌توان در سه محور خلاصه کرد: اول اینکه در قوانین بشری صرفاً به رابطه میان انسان‌ها توجه می‌شود؛ درحالی‌که در قوانین الهی علاوه بر ملاحظه رابطه میان انسان‌ها، رابطه میان انسان و خدا و تقرب به سوی او نیز هدف قانون قرار می‌گیرد. دومین تفاوت، ناظر به این امر است که قوانین الهی حکیمانه، عادلانه و متناسب با فطرت بشر هستند؛ بنابراین قانون‌پذیری از این جهت که با فطرت انسانی همراه شده است، امری خوشایند و لذت‌بخش خواهد بود؛ اما قانون‌گریزی اگرچه با نفس انسانی هماهنگ است؛ اما به منزله بیماری و مرضی است که بر روح آدمی عارض شده است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «المؤمن علی الطاعات حریص و عن المحارم عَفٌّ؛ مؤمن بر طاعت و پیروی از قوانین الهی حریص و بر قانون‌گریزی و ارتکاب محرمات عقیف است» (خوانساری، ۱۳۷۷: ۱۰۷). سومین تفاوت به نیت در اجرای قوانین باز می‌گردد: قانونگذاران بشری صرفاً به اجرای قانون و تخلف نکردن از آن قانع هستند؛ اما در قوانین الهی، عشق به قانونگذار و نیت تقرب



به‌سوی او، شرط صحت یا قبول اطاعت است (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۳۲۷ و ۳۲۸).

براساس این تفاوت‌های سه‌گانه که گفته شد، میان قوانین الهی و قوانین بشری، یعنی تقرب پروردگار و تناسب با فطرت بشری و عشق به قانون‌گذار، اطاعت از پروردگار همواره با معرفت و محبت معنای حقیقی خود را پیدا می‌کند؛ توضیح اینکه دین‌ورزی و اطاعت، فرایندی مرکب از دو عنصر است: بینش و گرایش. بینش از سنخ قطعیت و علم بوده و گرایش از سنخ انگیزه و میل و علاقه و عمل است.

تمامی روایاتی که دین را بر مبنای حب و بغض معرفی می‌کنند، به این مسئله اشاره دارند که دین‌داری صرفاً علم و یقین منطقی نیست؛ بلکه گرایش قلبی و محبت درونی در کنار معرفت است و باعث می‌شود انسان به‌سوی کمالات محبوب جذب شود.

بی‌تردید هرگونه گرایشی معلول معرفت است و محبت به خدائیز از این قاعده مستثنایست. محبت راستین که عبادت و اطاعت صادقانه را به دنبال دارد، ناشی از معرفت عظمت و جلال و جمال الهی است. روایتی از امام صادق (علیه السلام) گویای همین حقیقت است که می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ فَإِذَا عَبْدُوهُ اسْتَعْتَبُوا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةٍ مِّنْ سِوَاهُ...» (صدوق، ۱۳۸۶: ۹). به همین دلیل در تفسیر آیه ۵۶ سوره مبارکه ذاریات: «أَوْ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» واژه «لیعبدون» به «لیعرفون» تفسیر شده است؛ زیرا اگر غایت آفرینش را اطاعت پروردگار بدانیم، این معرفت است که به واسطه محبت، عبادت الهی را به ارمغان می‌آورد (نک: خلیلی، ۱۳۸۹: ۱۱۹). شاهد بر این مدعا آیه ۳۱ سوره مبارکه آل عمران است که می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...﴾ این آیه، به خوبی به رابطه محبت و اطاعت اشاره می‌کند.

اگر غایت آفرینش را اطاعت پروردگار بدانیم، این معرفت است که به واسطه محبت، عبادت الهی را به ارمغان می‌آورد.



### ۳. اطاعت از پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام)

اطاعت از پیامبر (ص) و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) تنها مسیر اطاعت از پروردگار است<sup>۱</sup>. به همین دلیل دو عنصر معرفت و محبت در تحقق آن نقش دارند. در مقالات پیشین به این مسئله اشاره کردیم که امام کامل‌ترین مظهر اسما و صفات الهی بوده و به‌اذن الهی در عالم هستی، مقام ولایت تکوینی و تشریحی دارد. امام، منشأ فیض و هدایتگر و تنه‌اراه نجات است. به‌وسیله اوست که انسان‌ها به‌سوی خدا حرکت می‌کنند. امام مظهر عطوفت الهی است که در این عالم نظیر و بدیلی برای او نمی‌توان یافت. شناخت امام به این فضائل، شوق و میل همراهی با ایشان را در وجود آدمی صدچندان می‌کند؛ زیرا انسان، مجذوب کمالات است و فطرتاً به‌سوی آن حرکت می‌کند. بدیهی است تجلی تمامی اسما

۱. اثبات این مسئله در مقاله «معرفت به امام: هدف یا وسیله» در همین مجموعه مقالات آمده است.



و صفات الهی در وجود امام، طلب واقعی همراهی با او را در انسان به وجود می‌آورد که البته این امر خود محصول معرفت است.

به همین دلیل است که در روایات از زبان اهل بیت (علیهم‌السلام) آمده است: «فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَا تَبَعُونَا» (صدوق، ۱۳۷۸: ۳۰۷). امام رضا+ در این روایت، شرط اطاعت از دستورات اهل بیت (علیهم‌السلام) را درک زیبایی‌های کلام ایشان بیان فرموده‌اند.

شناخت فضائل امام، شوق و میل همراهی با ایشان رادر وجود آدمی صدچندان می‌کند که این امر، خود محصول معرفت خواهد بود.



#### ۴. نتیجه‌گیری

ماحصل آنچه در این نوشتار آمده است را می‌توان در قالب این تبیین بیان کرد:

**الف.** اطاعت از خداوند نتیجه محبت و شوق به سوی اوست.

**ب.** محبت الهی بر اثر معرفت به او حاصل می‌شود.

**ج.** اطاعت از پروردگار، تنها با معرفت و در نتیجه آن، محبت حاصل می‌شود.

**د.** اطاعت از پیامبر اسلام و اهل بیت ایشان (علیهم‌السلام) تنها مسیر اطاعت پروردگار است.

**هـ.** اطاعت از پیامبر اسلام و اهل بیت ایشان (علیهم‌السلام) نیز برآمده از معرفت و محبت به ایشان خواهد بود.

**و.** در نتیجه اطاعت از پروردگار فقط با معرفت و محبت و اطاعت از پیامبر اسلام و اهل بیت ایشان (علیهم‌السلام) تحقق می‌یابد.





## منابع

۱. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، *ادب فنای مقربان*، ج ۳، ۷، قم: مرکز نشر اسراء.
۲. جعفری، محمد تقی، ۱۳۷۶، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، ج ۷، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۳. خوانساری، جمال الدین محمد، ۱۳۶۶، *شرح عمرازالحکم و دررالکلم*، ج ۲، ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۴. قیمی (صدوق)، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه، *عیون اخبار الرضا* علیه السلام، به تحقیق مهدی لاجوردی، ۱۳۷۸، ج ۱، ۱، تهران: نشر جهان.
۵. خلیلی، محمد حسین، ۱۳۸۹، *مقام محبت الهی از منظر حکمت و عرفان نظری و عملی*، ج ۱، قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی.
۶. قیمی (صدوق)، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه، ۱۳۸۶، *علل الشرائع*، ج ۱، ۱، قم: کتابفروشی داوری.



